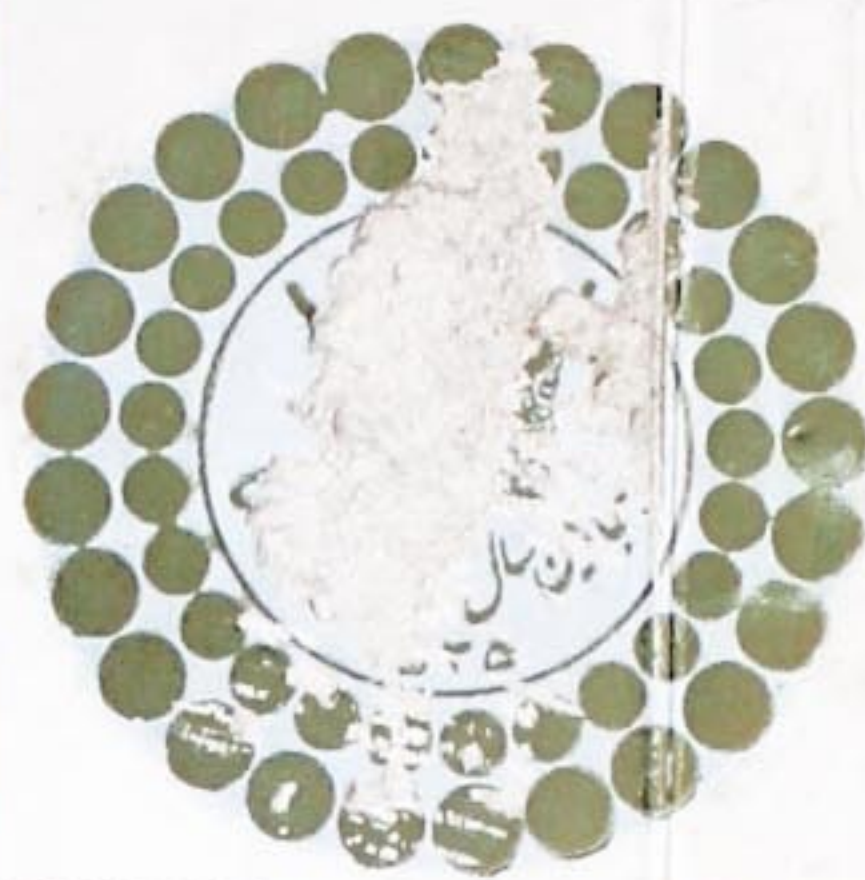


انتشارات دانشگاه اصفهان

۱۶۹



سال

رسالة النفسیه

تالیف:
فضل الله بن حامد الحسینی

(در ۹۲۱ هجری)

تصحیح و تحشیه :

اسماعیل واعظ جوادی

دانشیار فلسفه

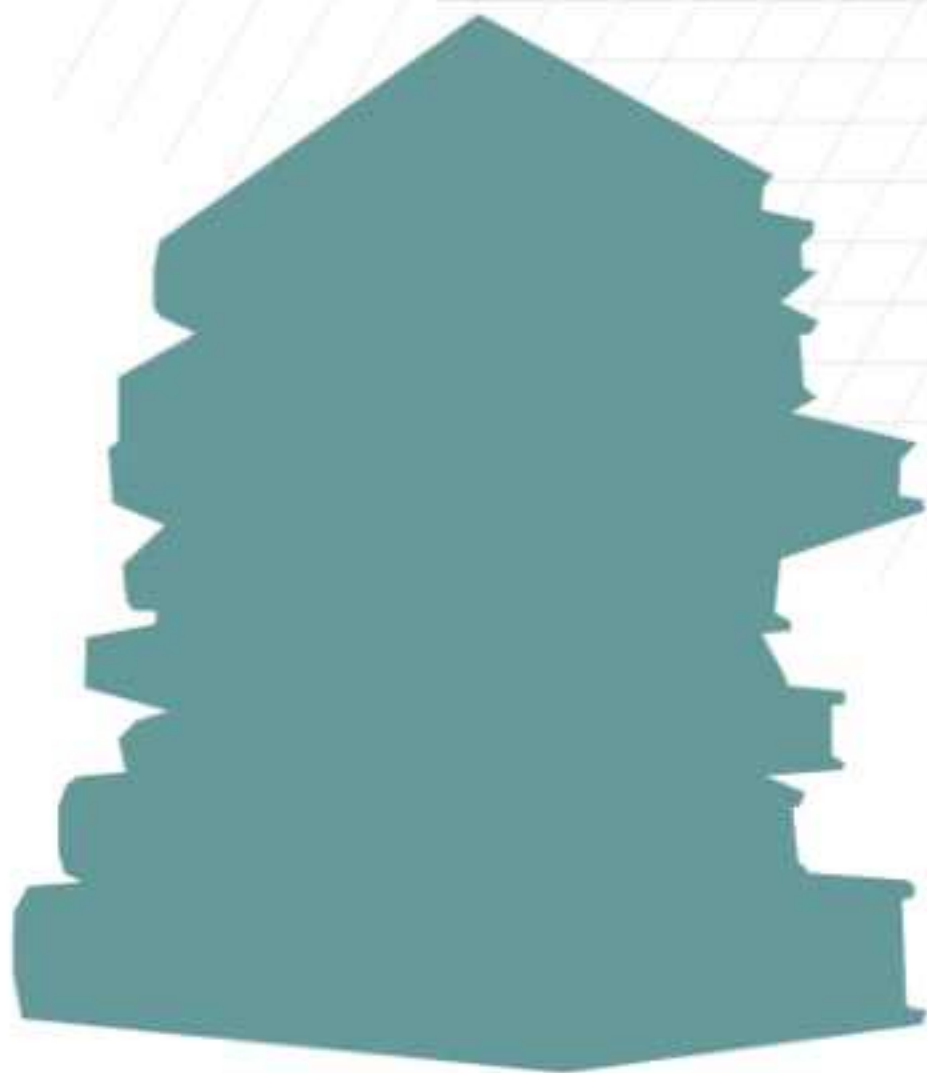
سال

چاپ افست دانشگاه اصفهان



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ







انتشارات دانشگاه اصفهان

۱۶۹

رسالة النفسیه

تالیف:

فضل الله بن حامد الحسینی



(در ۹۲۱ هجری)

صحیح و تحشیه:

اسماعیل واعظ جوادی

دانشیار فلسفه

سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ افست دانشگاه اصفهان

129785



یکی از رسالتهای مهم دانشگاهی علاوه بر گسترش فرهنگ، زنده سازی
آثاری میباشد که در بستر زمان پیشین آرمیده است. شورای انتشارات دانشگاه
اصفهان بدین منظور، احیاء آثار ملی فرهنگی و معارف دینی را وجهه همت
خویش قرار داده، در صدد آنست که تألیفات ارزنده پیشینیان را به چاپ رساند.
رساله حاضر که حاوی مطالب روانشناسی فلسفی و نکات تربیتی دینی میباشد،
توسط همکار عزیز دانشمندم آقای دکتر اسماعیل واعظ جوادی دانشیار فلسفه
دانشگاه اصفهان تصحیح و تحقیق مفهومی شده است بدینمعنی که به ترکیبات
لفظی و نکات دستوری پرداختند بلکه در توضیح اصطلاحات و مأخذیابی اقوال
بزرگان و ضبط درست آنها کوشش دقیق بکار بردند.
توضیح اینکه نسخه عکسی این رساله منحصر بفرد در کتابخانه مرکزی
دانشگاه اصفهان موجود است، امید آنکه با همکاری فرهنگ دوستان گرامی،
بتوانیم در طبع و نشر متون اصیل فرهنگی خویش توفیق یابیم.

احمد کیاست پور

معاون پژوهشی و رئیس شورای انتشارات دانشگاه اصفهان

بناام خدا

پیشگفتار

رساله‌ای که بنظر خوانندگان گرامی میرسد از چند نظر شایان توجه است :

۱- در فهارس موجود نامی از آن برده نشد ، خاصه در فهرست ارزشمند آقای منزوی که حاوی اسامی نسخ خطی پارسی است معرفی نگشت (۱) و برای نخستین بار است که این رساله مورد مطالعه قرار میگیرد .

۲- به لحاظ اصالت نسخ و اینکه بکظ مؤلف است ، در خور اعتماد بوده ، صحت مطالب و نظر یکی از دانشمندان و عرفای این سرزمین آنچنانکه هست در دسترس همگان قرار میگیرد . چون نسخ بدلهای دیگری از آن یافت نشد ، بعنوان یک متن منحصر نگریسته می شود . شواهدیکه موقد بر اصالت نسخ است ؛ گذشته از آنکه نوع کاغذ و خط مربوط به قرن دهم میباشد ، تاریخ کتابت (= ۹۲۱) با تاریخ تألیف کتاب یکپست و مؤلف در خاتمه اشعارش میگوید :

نصد و بیست بدو یک افزون کا مد این نقش ز کلکم بیرون

پس از آن آمده :

تنت الرسالة التفسیة فی شهر ذی الحجة العظام سنة ۹۲۱ ، احدى وعشرين وتسعها لله
همچنین در چند مورد ، مؤلف ضبط درست کلمات را در حاشیه نوشته است که با توجه به

قرائن نسنه شناسی میتوان گفت که در اصالت خط مولف و تاریخ نسنه، تردیدی وجود ندارد.

۳- از نظر کتابشناسی، بلحاظ موضوع کتاب نیز قابل توجه است. چون تنها شرح یک حدیث نیست بلکه حاوی مطالب فلسفی، پزشکی بستنی، روانشناسی تحلیلی، عرفان نظری، تفسیر عرفانی و نکات اخلاقی و تربیتی بسیار جالب توجهی میباشد.

از نظر روانشناسی فلسفی و تحلیل عرفانی در شناخت روان آدمی و نیروهای آن، مفاهیم ارزنده آ با بیان ساده نگارش یافت و نیز بعنوان یک متن تربیتی شایان توجه است.

همچنین بلحاظ شرح و تعبیرات و توضیحاتی که درباره اصطلاحات روانشناسی و تربیتی و اخلاقی داده است، بمتابه فرهنگ اصطلاحات و یادواره نامه تربیتی و اخلاقی میباشد که پس از مطالعه آن، مفاهیم بسیاری از عبارات متون عرفانی و تربیتی و اخلاقی با وضوح دروشتنی بیشتری برای خواننده حاصل میشود.

نام رساله و موضوع آن :

→ درم . ص ۱۲۳۰ ذیل عنوان : شرح حدیث من عوف نفسه ، چهار رساله در این موضوع از چهار نگارنده برمی شمرد که دو نای آنها شناس قید شده همچنین در همین کتاب ص ۱۴۶۳ ، رساله نفسیه (دباره نفس لوامه - آثاره) تألیف شاه نعمت و کور در صفحه ۱۴۶۴ رساله نفسیه عدفی شیرازی (۹۶۳ - ۹۹۹) را یاد آور میشود که با عنوان ای نفس ، ای نفس میباشد . این رساله فیمیه دیوان عرفی در تهران بطبع رسیده است . با مطالعه و بررسی ، اعیان الشیعه ، الذریعه - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، آستان قدس رضوی - پریچ - بروکلین - تاشکند ، نشانی از رساله مورد بحث نیافت شد .

مؤلف در پایان رساله (۱) چنین می نویسد:

این نسی که کردم از سر صدق انشاء نفسیه شدش نام ز ملک اسماء
تا هر که بخواند و شناسد خود را از هستی خود راه برد سوی خدا

همچنانکه تصریح شد، و در خاتمه مطالب قید گردید که: (تمت الرسالة النفسية) ابهامی
در نام این رساله نیست و وجه تسمیه آن از این قرینه بود که در شرح حدیث: «من عرف نفسه
فقد عرف ربه» نگارش یافت و در آغاز متن چنین آمده است:

رسالة فی شرح حدیث صدر عن صدر الرسالة، قال رسول الله صلی علیه وسلم:
- من عرف نفسه ... و مقصود نگارنده نیز در دیباچه (۲) چنین بیان شد:

هست مقصود من از انشاء این نسی که تو ره ز نفس خویش جویی سوی ملک لایزال
و نیز در مشوی پایان کتاب (۳) مؤلف گوید:

زین همه گفت و شنید سخنان غرض اصلی من نیست جز آن
که بود سالک ره را چو در تابین قافله آرد ره را -
این همه نقش نه نقش هوس است ره به نقاشش برد هر که کس است
چنانکه مشهود است، گذشته از آنکه مؤلف بشیوه ای ساده و روان، راه خویشتن -

(۱) - صفحه ۵۴ متن

(۲) - صفحه ۳

(۳) - صفحه ۵۴

شناسی را هموار مینماید، از این رهگذر به اثبات واجب متعال می پردازد و هنرش آنکه
 قرآن و وجدان و عرفان را بهم می آمیزد. او حرف ارباب حکم گفت، و در
 دریای کرم گفت، تا کف ای ز انفاس اهل صفا هدیه اصحاب وفا خست و چنین خواست که:
 تکه کز و شود شهباز جان را قوتی در هوای عالم معنی گشاید پرو بال (۱)

مؤلف رساله

نامش، فضل الله، پسر حامد مشهور به حسینی می باشد، شگفت اینکه نام وی
 و پدرش در متن رساله مخدوش گشته مینماید که (عبدالله بن احمد) باشد ولی آنچه آن نیست
 که (فضل الله بن حامد) خوانده نشود. مضافاً آنکه در صفحه اهداء رساله بنام حاکم عصرش، بعنوان
 برائت استحضال بمناسبت نام خویش عباراتی از قبیل: «ذالک فضل من رب العالمین» و
 یا «از مطلع مرحمت و افضال»، و نیز «از فیض فضل نامتناهی الهی» و نظائر آن را می
 نگارند و این شیوه نزد ارباب صناعت، از شواهد و امارات محسوب میگردد و اگر نام مجعول و -
 مخدوش (عبدالله بن احمد) در مظان پذیرش میبود، میبایستی قرائن معالی نیز یافت میشد.
 در کتب تراجم و تذکره ها و حتی در منابع تحقیقی خاصه زندگینامه بزرگان ادب و عرفان و شعر در دیار
 سند و پنجاب نیز شرح حالی از مؤلف (با احتمال به ضبط های مختلف) یافت شد علیهذا
 منت یابنده خبر از نگارنده رساله، بر بنده فرض عین، بل عین فرض خواهد شد.
 از مجموعه اطلاعاتی که خود مؤلف رساله بامید بهد، تا حدودی شناسائی وی بر ایامان چنین

حاصل است که:

سال تولد وی در ۸۷۱ هجری است زیرا سال تألیف و اتمام رساله ۹۲۱ می باشد و در بیت سی از قصیده دنیا چه رساله، تصریح میکند که؛
خاصه در وقتی که رفته کاروان عمر من قرب پنجه منزل از راه اجل سوی زوال
بنابر این معلوم میشود که مولف، این رساله را در سن پنجاه سالگی نوشت و پس از کسر ۵۰ از ۹۲۱، تاریخ تولد مولف در حدود سال ۸۷۱ روشن میگردد. دیگر بحث از اینکه در کدام ماه و روز بدنیاء او، کار زایچه نویسانست که در اطلاق عمر سعی بی تأسف دارند و این بنده را در آن وادی راهی نیست.

مولف از مریدان خواجه نظام الدین عبداللطیف است که وی از کرامات قدوة -
العارفین خواجه محمد کوسوئی حکایت میکند در متن رساله (ص ۳۰) بدین عبارت گوید:
« این حقیر از حضرت ولایت پناهی، خواجه نظام الدین عبداللطیف چنین استماع دارد که شخصی بصحبت قدوة العارفین خواجه محمد کوسوئی رسید ... »
چون غرض اینجانب تهیه برف انبار و نوشتن مقدمه ای بیش از ذی المقدمه نیست لذا از پرداختن به شجره نامه خواجه نظام الدین و خواجه محمد کوسوئی خودداری و به این مقدار از تعیین هویت مولف سنده مینایم.

مقام علمی نویسنده

در مورد مقام علمی مولف، خواننده گرامی در خواهد یافت، که وی مردی عارف

است که خود را اهل الله (۱) قلمداد میکند و زوقش بمشرب نجم الدین کبری صاحب
مرصاد العباد و محی الدین عربی (شیخ اکبر) گراشی خاص دارد و نگرش حروفیه
رانیز داراست. بآنکه مطالب فلسفی را بسادگی بیان میکند و در حدوشت و قدم روح انسان
سخن میگوید، ولی بالنظر فلاسفه مخالف دارد و گوید: «فلاسفه را غلط از اینجا افتاد و پنداشته
که این صفات را بکلی دفع میباید کرد» (۲)

و بآنکه عامل اسامی تزکیه نفس را کیمیای شریعت میداند (۳) مع الوصف بالنظر
قشریون که از آنها به (علماء روم) تعبیر میکند، روی موافق ندارد و در حق آنان چنین
گوید (۴): «آن شمنیده باشی که بعضی از علماء روم که هم علمای ایشان مثل تسمیه شئی بسم نقیض است...»
گذشته از این مقوله، گسترش آگاهی وی از نظرات فلاسفه نامی چون رازی، شیخ الرئیس
ابن سینا، و شهید اشراقی و نیز اطلاعی از سخنان عظام عرفان همانند عین القضاة، شیخ اکبر محی
الدین عربی، نجم الدین کبری رازی، شاه نعمت الله ولی و امثالهم، شمه ای بجای نگذاشته که
مولف: دانشمندی نیک آگاه و عارفی صافی ضمیر و پاک نهاد است. و در چنین مورد پس
از نقل عقاید دیگران، نظر خویش را ابراز میکند و این حکایت از آن دارد که وی دانشمندی

(۱) - صفحه ۱۶ متن رساله

(۲) - صفحه ۴۸ متن رساله

(۳) - صفحه ۴۸ متن رساله

(۴) - صفحه ۵۱ متن رساله

صاحب نظر است و خواننده در ضمن مطالعه رساله باین نکته توجه خواهد کرد .
علاوه آنکه ، صاحب طبعی روان و قریحه ای جوشان است و در بحر مختلفه عروضی اشعاری
سروده است و هر چند نمی نماید که انجام اشعارش در حد اعلا باشد ولی در حد متوسط خوب
بوده و مضامین نیکو دارد .

غالب اشعار متن از نگارنده رساله است جز چند بیت که از دیگران نقل میکند و در این
نقل اشعار ، سهوی مشهود است که بعلمت سبک و شیوه تألیفات آن زمان که غالباً -
یک دست و من عیندی است و بعلمت عدم مراجعه مستقیم به متن مورد استفاده
و بعرف اتکا بر حافظه ، این اشتباهات در آثار گذشته یکشم میخورد و همچنین است
در نقل آیات که در یکی دو مورد داخل کلمات صورت گرفت که در جایش با آنها اشاره
شد و ضبط صحیح آیات و منقولات قیام گردید .

نام پادشاه «

مولف در دیباچه رساله ضمن قصیده ای چنین تصریح میکند :

شاه جم رتبت ملکدینار سلطانی که هست

اهل علم و فضل را در دور او مجد و معال

با مراجعه به کتب تاریخی عجله ، دو شخصیت حکومتی بنام ملکدینار ضبط گردید

۱۱- از آقای دکتر میرجعفری استاد محترم گروه تاریخ دانشگاه اصفهان سپاسگزارم که در شناسائی

(ملکدینار) بنده یاری فرمودند

یکی : ملک دینار غز (۱۱) (۵۸۳-۵۹۱) معاصر سلطان شاه بود که قبل از -
طغان شاه در سرخس حکومت میکرد ، و مسلماً منظور مولف این پادشاه نیست .
زیرا عصر مولف ، حدود چهار قرن پس از وی میباشد .

دیگر ، ملک دینار پدر ملک شمس الدین (معاصر شاه عباس اول)
میباشد ، اسکندر بیک مینوید (۱۲) : « ملک دینار والی کل ولایت کبج و
مکران بود ، از خرد بهره داشت و از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده ، از حقارت نقش
این بیت نقش نگینش بوده :

خداوند جهان را اگر نبودی ملک بسیاری نداد کبج و مکران را چنین آسان بدیناری
همچنین ، اسکندر بیک که جریان فتح قلع بن فهد از ولایت کبج و مکران بدست
گنجعلی خان حاکم کرمان در سال ۱۰۲۳ را شرح میدهد ، پس از شکست ملک -
شمس الدین ، علت مورد عفو قرار گرفتن او را چنین مینویسد :

« چون ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوستداری اهل بیت
ظاهرین مینمود ، مراحم خسروانه شامل حال او گشته ، مقرر شد که بدارالامان کرمان
رفته با کوچ و متعلقان در آن ولایت بفرارغت روزگار گذرانند .

(۱) - تاریخ کرمان و پاریزی ص ۴۳۴ - روضه الصفا ج ۴ ص ۲۶۸ و ۲۶۹ - حبيب السیر جز

چهارم از مجلد دوم ص ۶۳۵ .

(۲) - تاریخ عالم آرای عباسی ، بگوشتش ایرج افشار (تهران ، امیر ۱۳۲۵) جلد دوم ص ۸۶۲ .

با توجه به نکته اخیر، و با توجه به قرائنی که در رساله وجود دارد، معلوم میشود که مولف از علماء شیعه میباشد زیرا که در دو مورد (۱) «در نهایت احترام و اعتقاد از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کلام و استشهاد مطلب میکند و خاصه نسبت (حینی) جای تردیدی در شیعی بودن مولف رساله باقی نمیگذارد.

شیوه تصحیح

در مواردی که نسخ متعددی از یک رساله درست باشد، غالباً اقدم نسخ (کمترین آنها) را ملاک متن قرار میدهند و دیگر نسخ را نسخه بدل قید میکنند و اختلاف ضبط را در ذیل صفحات مربوط میآورند. اما در مورد نسخهای منحصراً فرد و بی بدیل تصحیح و تحقیق در مطالب آنها بسیار دشوار است و مستلزم نظر اجتهاد است چون آسانکاری و یاوری نسخ بدلها در کار نیست، علیهذا:

- ۱- درت خواندن عبارت و ضبط صحیح آنها از روی خط و سبک نگاشتی که حدود چهار قرن بازمان ما فاصله دارد.
- ۲- تحقیق در منابع گفتار لازم است زیرا که گاهی سخنها منسوب به دیگران شده و در فهم مقصود گوینده اصیل دشواری پیدا آورد.
- ۳- ضبط درست آیات و احادیث و اعراب گذاری آنها که قرائت و فهم آنها تا اندازه ای برای سطح متوسط هم میسر شود.

علاوه بر نکات مذکوره، کوشش شد تا بصورت فنی ترین شیوه طبع کتاب در آید یعنی هم دارای فهارس اجمالی و تفصیلی مطالب - اعلام اشخاص - کتابها - فرهنگ اصطلاحات (که

بنوبه خویش واره نامه روانشناسی - تربیتی - اخلاقی - عرفانی است) باشد و هم دارای عناوین سرصفحه‌ای و حاشیه‌ای باشد که هرگز نکرده‌ای. جمال دریا بد که راجع به چه مطالب و اصطلاحاتی گفتگو شده است.

برای صحت امر و نبودن اغلاط زیانگر و هم نظر بر خطی بودن اصل متن، شورای محترم انتشارات دانشگاه اصفهان موافقت کرد که بصورت دستنویس چاپ - افست شود. از این رهگذر از لطف اعضاء محترم شورای انتشارات دانشگاه که با طبع این رساله که بنوبه خویش، احیاء فرهنگ ملی و دینی میباشد موافقت فرمودند، بویژه از امعان نظر فاضل محقق، آقای دکتر کمال موسوی، بسیار سپاسگزارم.

همچنین از دوست دانشجو، آقای مسعود خندان که با صبر و دقت خاصی تمام این رساله را بخطشان نگاشته و همیانه سپاسگزارم.

ذکر این نکته لازم است که، میشد؛ مقدمه‌ای آ پنهانی نوشت تا (مشوی هفتاد من کاغذ شود) لکن چون غرض، برف انبار کردن و حجم ساختن اثر نبود، لذا درباره بسیاری از مطالب متن نظیر، خلق قرآن - حدیث آفرینش آدم بصورت خویش - حدوث و قدم روح - مکتب مزاجی در تعلیم و تربیت و... که فهرست تالیفات و رسائلی که در این موارد نگاشته خود یک کتاب میشود، سخن کوتاه کردم، نه آنکه توجه نکرده باشم. مع الوصف مغترب به عجز و

معترف به قصورم هر چند که تقصیری زلفت .
 اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

اسماعیل واعظ جوادی
 دانشیار فلسفه

یادآوری: نظر باینکه مشخصات منابع مورد استناد در ذیل صفحات مربوط قید گردید و در آخر کتاب
 نام کتاب بصورت الفبائی با قید صفحات تنظیم گشت، لذا ذکر نماند مورد استناد بطور دوباره
 کاری صورت گرفته است.

یک تا یازده

پیشگفتار، مصحح

۱-۳

ریاحیه (نام پادشاه - سن مولف - قصد مولف از نگارش مقاله)

۴

حدیث نفس - حدیث کثر - حدیث جمال

۵

عین جامعه - نام مولف - رساله - ترکیب آدم - تفسیر لیبعدون

۶

بار امانت - لذت دل

۷

شریفترین معرفت - توقف معرفت حق بر معرفت نفس

۸

تعریف نفس - نظر عبدالرزاق کاشی - نظر شاه ولی

۹

روح حیوانی - نفس ناطقه - نظر جالینوس - ابن سینا - ابوالبرکات

۱۰

حدیث الناس معاون - نظر رازی درباره نفس - نظر عوالمی و شیخ اشراق

۱۱

حدیث اعداء و - دشمن ترین دشمنان

۱۲

حدیث کبیل درباره نفس، (نفس نباتیه، حیوانیه، ناطقه قدسیه، کلویه الهیه)

۱۳

نفس حیوانی - شجره زیتونه - نفس آواره

۱۴

نفس نوا - طهره - ملهمه

۱۵

تفسیر (منه) - نفس نباتی - نظر اهل اله

۱۶

نظر نجم الدین کبری رازی درباره نفس و روح

۱۷

مظاهر نفس در عالم صغیر - سخن عیسی (ع)، ناهای نفس و روح

۱۸

آیه بانی که مشتمل بر نام های گوناگون روح است

۱۹

تعبیرات سر - روح - قلب - کلمه - فواد - صدر

- ۲۰ تسمیه روح - عقل - نفس (آماره - لوازم - مطمئنه) - قلب
- ۲۱ حدیث لایسعنی - شرف مرتبه قلبی بر مراتب روحی ، واحدی
- ۲۲ حدیث قلب - مثنوی مولانا درباره گنجایش حق تعالی در قلب مومن
- ۲۳ سخنان عارفان درباره دل - گفتار جنید - نظر بایزید
- ۲۴ روایت ؛ سبحان ما اعظم شأنی - گفتار عین القضاة و شیخ عطار
- ۲۵ نظر عین القضاة درباره رسول - نظر شیخ کبری درباره قدم روح و قرآن
- ۲۶ حکایت عمار یاسر در حدوث روح
- ۲۷ روح از عالم امر و قدیم است - دلیل قدمت روح - معنی خلق
- ۲۸ روح جسم نیست - روحی که صوفیه آن را دل خوانند
- ۲۹ انسان بر حسب اخلاقی که دارد متجسم میشود - انسان حیوانی
- ۳۰ رجبیون - حکایت خواجه محمد کوکبونی درباره تجسم خیال
- ۳۱ اگر تدبیر بدن به نفس ملکی نباشد ، منجر به هلاکت شود
- ۳۲ بهشت و دوزخ روحانی - عقول اربعه ؛ حیولائی ، بالئکه - بالفعل - مستفاد
- ۳۳ صورت اجمال و تفصیل - صورت جامعیت و تفرقه
- ۳۴ معنی حدیث نفس - معنی هو الظاهر و هو الباطن
- ۳۵ قرب فرائض - قرب نوافل
- ۳۶ اظهار اعیان - احکام اسما الهی - ظهور هستی همه شئی از هستی است

فصل دوم (۳۷-۴۲)

نوع دیگر از معرفت - تنزیه حق سبحانه است که از طریق معرفت نفس ممکن میشود

۳۷

معرفت افعال - معرفت نفس - جسم لطیف

۳۸

الطبیق جزئیات - عالم صغیر با عالم کبیر؛ اراده فرشته - جواهر لطیفه

۳۹

کار، مملکت تن که عالم صغیر است، حدیث خلق آدم

۴۰

تشبیه کار، منجم و طبیعی لطیف نظر غزالی و حواجه نصیرالدین طوسی

۴۱

نفس معلول است و نیاز به تربیت و تزکیت دارد

۴۲

فصل سوم (۴۳ - ۵۵)

در تربیت و تزکیت نفس

فائده تکلیف، مسلط گردانیدن شرع است بر عقل - مجله - کسل

۴۳

مقام دل - نفس مطمئنه - دو صفت ذاتی : هوا و غضب

۴۴

عقل خادم دل است و دل برای نظاره حق - غضب - عقل - دل

۴۵

در بهائیم، هوا غالب است و غضب مغلوب، و بر سبع غضب

۴۶

غلبه دارد

۴۷

تبدیل صفات ذمیمه به حسنه - تفسیر آیه: ان جعل فیها من یفسد...

۴۸

اشتباه فلاسفه - کیمیا، شریعت، غذای دل - تعدد تن برای دل

۴۹

اعتناء محبت نیکان و پرهیز از بدان، سخن علای الدوله سمنانی

۵۰

۵۰	مقصود از تالیف رساله
۵۱	بزرگداشت سخنان بزرگان - سخن جنید - ابوالخیر - خرقانی
۵۲	حدیث: الشیخ فی قومه ... - ملازمت خدمت شعیب
۵۳	سخنان علی (علیه السلام) درباره مجالست علماء و حکماء و کبری
۵۴-۵۵	نام رساله - مشوی در خاتمه رساله - سال تالیف و کتابت رساله
۵۶-۵۸	ابتداء رساله
۵۹-۶۹	فهرست



بسمه سبحان

این در اصداف بحار اسرار غیبست و این غرر نقود کنوز جواهر
 زواهر لایعبت که بمر اکتست اعتقاد در رشته اتحاد کشیده شده
 و چون سیمه ثریا آراسته و پیراسته گشته بامید آمده و شمعندان
 هوشیار و دانشمندان سخن کدرا کاه کاهی عتود او راق آنرا نگاه
 اعتبار در شمار آرند و هست بلندار محمد را بر تصحیح تصحیف الفاظ
 و تصحیح معانی او که مانند تاخت و هدیة مجلس عالی حضرت ملکی که طوطی طوطی
 در شکرستان مدحش بدین تکلم سحر شکنی میکند و هزار دستان
 بیان در بوستان جاش بدین قصیده ترنم می نماید تواند گشت
 قصیده اختر چرخ سعادت در در بای کمال آفتاب اوج غایت
 در یی برج جلال . انکه گردون از غمار آستانش میکند .
 روشنای جرج را در دیده کرد آفتاب . شاه چم رتبت مملکت سلاطین
 اهل علم و فضل را در دور او مجد و معال . ان منور دل که روشن کرد در شکار
 هر چه سایل در دل خود بگرداند سوال . در گلستان لطافت سالیان حیات

منوره آغاز نسخه

نجان

یا بعدی فرمود بعد از انشاء ذات محمد الهی و املاء
 و در حضرت رساله بنی چین گوید مؤلف این رساله و مرتب
 این مقاله عبد معترف بکمال فضل الله بن علی الحسینی که
 چون نزدیک پیش بیان بارگاه هدایت و حرف خوانان
 الواح بدایت روشن و ظاهر و مبرهن و باهرست که حق
 جل و علا انس و جن و اجبست معرفت ذات تعالی صفات
 خود آفریده و مبین این معنیست مصدوقه و ما خلقت الجن و
 الا للعدون و ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بعد از البعوضون
 تفسیر کرده اند و از زمره موجودات و فرقہ مکونات نوع انسانی
 بخلعت نکریم خود مکرّم گردانیده که و لقد کرمنا بنی آدم و استعداد
 این معرفت بطریق کمال در وی نهاده و او را از روح عالمی و نفس
 موجود گردانید چنانکه فرموده که و لقد خلقنا الانسان فی احسن
 ای خلقنا ارواح کائناتیه ثم رددناه اسفل السافلین
 ای الی قالب کائنات و حکمت در آنکه روح او از اعلی علیین
 و قالبش از اسفل السافلین است آنست که آدمی را
 متحمل بار امانت معرفت می باید بود که انا عرضنا الامانه
 علی السموات و الارض بس می باید که قوت هر عالمی بطریق کمال

نوشته بود که نام مؤلف این رساله

فهرست صفحه نام مؤلف

ادریس

این نسخه که کردم از سر صدق انشا نفسیه شدش نام ز ملک اسما
تا بهر که بخواند و شناسد خود را از بهستی خود راه برد سوی خدا
مشنوی

حدیقه که با تمام رسید	آنچه میخواست دل من تسوید
حرف را باب وفا گفتم	در دریای صفا ستم من
بهر کوشی که بود نپذیر	بدل او رسد از کوشش حیر
زین هم گفت و شنید سخنان	غرض اصلی من نیست جهان
که بود سالک ره را چو در	تا بدین قافله آرد ره را
این همه نقش نه نقش هوس	ره بنقاش بر دهر که گسست
نظر از حرف خطاب دارد	غیر معنی بنظر دارد
جام عرفان چو کشد ذوق کند	جان نثار قدم شوق کند
زین طلسم تن چا حاصل خویش	ره برد جانب کنج دل خویش
چون بدین کنج رسد فرزان	نقد کشش آید کند مردانه
دست دل چون بکرم جنبان	سوی خود کرم روان خواند
شاد سازد دل هزنا شادی	بدعائی کند از من یادی

نه صد و بیست و یک افزون

کام این نقش ز کلیم بسرون

مست ارساله النفسیه

۲ شهری الحی الحرام

مسما حدی و عین

وسعی

نمونه انجام نسخه



باسمه سبحانه

این در اصداف بحار اسرار غیب است و این غرر نقود کنوز جواهر زواجر لاریب
 است که بسر انگشت اعتقاد در رشته اتحاد کشیده شده و چون سبزه ثریا آراسته و پیرایه
 گشته بامید آنگه، بهوشمندان بهوشیار و دانشمندان سخن گذار گاه گاهی عقود اوراق آنرا
 به نگاه اعتبار در شمار آرند، و همت بلند از چند را بر تصحیح تصحیف الفاظ و تنقیح معانی او گارند،
 تا تخته ای و هدیه ای مجلس عابض حضرت ملکی که طوطی ناطقی در شکرستان مدحش بدین تکلم شکر
 شکنی میکند و هزار داستان بیان در بوستان جمالش بدین قصیده ترنم می نماید تواند -
 گشت .

قصیده :

آفتاب اوج عزت در نی برج جلال	اخر چرخ سعادت در دیای کمال
روشنان چرخ را در دیده گرد اکتمال	آنکه گردون از غبار آستانش میکشد
اهل علم و فضل را در دور او مجد و معال	شاه جم جم زینت ملکه بنار سلطانه
هر چه سائل در دل خود بگذراند بی سوال	آن منور دل که روشن گرددش گاه عطا
باغبان نامه شملت نرویانده نصال	در گلستان لطافت سالها از آب حیا
میرساند کوه و دریا را ز ابر کف نوال	بحر فیاض جواد طبع تو در وقت موج
کی نمودی از حجاب شک یقین هرگز جمال	گر نه رای روشنت کشف مشکله باشدی
هست همچون سوسن آزاد، دایم گنگ و لال	طوطی شکر دهان ناطقه در وصف تو
عاجز من در مدح تو، بر مدح تو نیست دال	من که در مدح شما داد سخن دادم بسی

نیست مداحی از این گفت و شنیدم آرزو
 تحفه زانفاس ارباب صف آورده ام
 تحفه کزوی شود شهباز جان را قوتی
 نی چنان تحفه که گردد جسم خون ازوی قوی
 تحفه کزوی فراید قوت ایمان تو
 گوش کردن تا یکی اقوال قوال و ندیم
 ورنه چون دف روی برکندن نذار هیچ سود
 نقل تسبیح و شراب معرفت بس باشد
 مانده نیران محبت در ته خاشاک طبع
 ذکر اگر با جوهر ذاتی نباشد متی
 تیغ لا از بهر قطع ماسوی دارند ترا
 نی که اوصاف خودی خود سازی شریک
 خویش را بی خوشتن به بحر هستی غرق کن
 زانکه قطره کو چون گردد بدایای محیط
 این بود خاصیت انسان و گرنه در وجود

چون حجاب دیگرست ارباب دل اقبال
 چون میخاروح بخش و چون خضر زاهای حال
 در هوای عالم معنی کشاید پرو بال
 میل طبعش سوی پستی آورد همچون سفال
 زمین معانی قوت جان خوچ ساز ماه و اسال^(۱)
 زمین ندامت گوش نفس خویش را ده گوشمال^(۲)
 چون فرو کویت نگاه مرگ کوس ابر تحال
 گر بجز رحمت الهائی طمع داری وصال
 ذکر دل کو تا که آن آتش بر آرد اشتعال
 بس ندامتها که باید شخص قوت انتقال
 تا کنی دفع شریک از دار ملک ذوالجلال
 بگذر از او هام باطل وین خیالات محال
 تا شوی باقی بهستی مستره از زوال
 نیست ممکن آنکه وایاید تمیز را خیال
 هست او را همچو حیوان غایت بعد و فلال

(۱) - در اصل حذف شده بود (برای حفظ میزان حاشیه کاغذ) ، قیاساً افزوده شد .

(۲) - در اصل ساقط شده بود ، قیاساً افزوده شد .

زانکه از مبدا، چو واقع شد منزل پنج وجه
آدمی آنکه شود انسان که رجع القهقرا
آترمان کورا اجل سازد برهنه از بدن
هست مقصود من از انشاء این نسخه که تو
ورنه وقت خویش را من کی مشوش گردی
خاصه در وقتی که رفته کاروان عمر من
یا آنکه مارج و مملوح این ابیات را
خاصه در روزی که روز واپسین ما بود

نوع پنجم آدمست از بعد حیوان و مثال
باز گردد سوی مبدا و رنه باید انفعال
وای اگر عریان بود ذات وی از کسب کمال
ره ز نفس خویش جوئی سوی ملک لایزال
بهر تصنیف رساله یا که تسوید مقال
قرب پنجه منزل از راه اجل سوی زوال
ره بسوی خود نما و در امان دار از نکال
دستگیری کن بلطف ای دستگیری طلب

سن
مولف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذه

رساله فی شرح حدیث صدر عن صدر الرسالة، قال رسول الله صل الله عليه وسلم: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

حدیث
نفس

رباعی:

ای کرده بخود تجلی از اوج جلال
مآت تجلی تو ذات متعال
ظاهر شده زان تجلی اسماء و صفات
عارف شده زان ظهور ارباب کمال
پاکا خداوندی که دیده خرد خورده بین از ادراک معرفت کنده ذات بی مثال او خیره است،
منزها پمانندی که بحر ذخار ملک دوار در پیش سرچشمه خورشید صفات کمال او تیره است.
و در درجسته ورود شمار روح پر فتوح میوایی که چون سلطان سرا پرده قدم بر مقتضای فکوائی،
کنت کتراً مخفياً فأحببت أن أعرف ، (۱)

حدیث کثر

خواست جمال، ان الله جميلٌ وحبُّ الجمال (۲) را در مرآیاء اسماء و صفات
خویش مشاهده و مطالعه نمایند، در حرم کبرای خود با خود عشق بازی نمود و از آن

حدیث جمال

(۱) - از احادیث معروف قدسی است که در غائب متون عرفانی مورد استناد بکث است خاصه رجوع شود به فتاوی -

البعات صائغ الدین منی ترکیه ص ۶ (چهارده رساله صائغ الدین تصحیح موسوی و دیباجی، تهران ۱۳۵۱)، و مرصاد

العباد نجم رازی تصحیح دکتر ریاحی ص ۲ و ۴۹ و ۱۲۲ و ۱۲۴ و ۴۰۱

(۲) - حدیث نبوی، الوصای لابن العربی، چاپ بیروت ص ۲۵

تین جامعہ

تَجَبُّبِ اِزِیْ عَشَقِ لَمَّزَلِیْ اَظْهَارِ عَیْنِ جَامِعِهِ (۱) فرمود کہ عبارت از حقیقت اوست
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم . رباعی :

ای آنکہ توئی ز عسر و عالم مقصود آوردن هر دو کون از بهر تو بود
مگر خلق جهان بنده تست چرا معبود ندای یا عبادی فرمود

مؤلف
رسالہ

بعد از انشاء ذات محاط الہی و املا؛ دود حضرت رسالہ پناہی چنین گوید
مؤلف این رسالہ و مرتب این مقالہ عبد معترف بگناہ فضل اللہ بن الحامد -
الحسینی کہ چون نزدیک پیش بیان بارگاہ ہدایت و حرف خوانان الواح ہدایت
روشن و ظاہر و مبرهن و باہر است کہ حق جل و علا اِنْس و جن را بجمت
معرفت ذات متعال صفات خود آفریدہ و مبین این معنی است مصدوقہ :

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲) و ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ ،
لِیَعْبُدُونِ را لَیَعْرِفُونِ تفسیر کردہ اند و از زمرہ موجودات رفوئہ مکونات نوع انسا
را بخلقت تکرم خود مکرم گردانیدہ کہ ؛ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۳) . و استعداد این معرفت
بفریق کمال دروی نہادہ و اورا از روح علوی و نفس سفلی موجود گردانید چنانکہ

ترکیب
آدم

(۱) - ضو، اللہات صان الدین ترکہ، شرح لمعہ سوم؛ (اَنْتَ اَمْ اَنَا) می فرید ؛ یعنی آیا توئی یا من
این عین جامع است کہ عالم بہ یک بار عبارت از آن است .

(۲) - سورة الذاریات ۵۱ آید ۵۶

(۳) - سورة بنی اسرائیل ۱۷ آید ۷۰

فرمود :

وَحَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۱)
ای، خلقنا الارواح الانسانیة، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ السَّافِلِينَ (۲)،
اِنَّی الی قالب الانسان .

و حکمت در آنکه روح اواز اعلیٰ علیین و مابش از اسفل السافلین است، آنست
که آدمی را متحمل بار امانت (۳)، معرفت می باید بود که ؛
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۴)

پس می باید که قوت هر عالمی بطریق کمال «و موجود ...» (۵)
مثلاً اگر کسی را بگوید تعلیم مکن، صبر دشوار تواند کرد از ساری آنکه بازی غریب بداند،
خواهد که آن فخر اظهار کند .

و چون معلوم شد که لذت دل در یافتن چیزهاست، بدانکه هر چند معرفت به
چیزی بزرگتر و شریفتر، لذت آن بیشتر . مثلاً آنکس که دانده اسرار و زیر بود، شایسته

بار
امانت

لذت
دل

(۱) - سورة التین ۹۵ آیه ۴

(۲) - همان آیه ۵

(۳) - حافظ گوید : آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه نفل بنام من دیوانه زدند

(۴) - سورة الاحزاب ۳۳ آیه ۷۲

(۵) - یک برگ افتادگی دارد .

شریفترین
معرفت

بود. و آنکه داننده، سرار ملک بود، سارتر
و این معنی نزد علماء مقرر شده که شرف علم با اعتبار شرف معلوم بود و هیچ
موجود شریفتر از آن نیست که شرف همه چیزها به وی است، و پادشاه و
ملک همه اوست، و همه عجایب عالم آثار قلم قدرت اوست. پس هیچ
معرفت از این شریفتر و لذیذتر نباشد.

و تقاضای معرفت از خاصیت دل آدمیت و اگر دلی باشد که در وی این
اقتضاء باطل شده باشد، همچون تنی باشد که در وی طلب غذا نمانده باشد،
و گِل را دوست تر دارد از نان. اگر او را علاج نکند تا شهوت طبعی بجای خوش
باز آید و این شهوت فاسد از وی دور شود، هر آینه بدبخت این جهان
گردد و هلاک شود.

و آنکس که محبت دیگر چیزها بروی غالب است، هر آینه دل وی بیمار
است بمشابه کسیست که ترک غذا کرده و طالب خوردن گِلست.
اگر علاج نکند، بدبخت آن جهان گردد و هلاک شود. نفوذ
بالله من ذالک.

تن اگر بیمار شد بر سر میایدش طبیب
ای عسیران کار تن سببست فکر دل کنید
بعد از تحریک این معانی و تقریر این مبانی، پوشیده و مخفی نخواهد بود که معرفت
حق سبحانه و تعالی موقوف بر شناخت نفس و کیفیت صحت و مرض

معرفت
حق

وعلاج و سبب و ایجاد فصول در بیان احوال او .

المقدمة فی تعریف النفس

بدانکه حضرت شیخ عبدالرزاق کاشی در اصطلاحات « صوفیه چنین فرموده که :

« النفس هي الجوهر البخاري اللطيف الحامل لقوة الحياة والحس والحركة الارادية »

و حضرت شاه نورالدین نعمت الله فرمود :

بخاری لطیفست و خوش بگریست شریف و عقیف و نگو منظر سست
کمیت حدوث او چنانچه بیان فرموده اند آنست که بدل را در تجویفست
و خون خون از جگر تجویف آید او منجذب می شود و حرارت این تجویف
در او اثر میکند ، بخاری از او بر میخیزد و به تجویف آتشی می رود . و حرارت
این تجویف در او تأثیر میکند ، بخاری از آن پیدا می شود شبیه به اجرام

تعریف
نفس

نظر
شاه ولی

(۱) - کمال الله والدین عبدالرزاق کاشانی عارف بزرگوار معاصر علماء الدوله سمنانی و متوفی بسال ۷۳۶
از شاگردان عبدالصمد نطنزی سپاهانی متوفی ۶۹۹ ، رسائلی در مطالب غریبه دارد منجمه شرح منازل السائرین
خواجه انصاری ، و اصطلاحات صوفیان . این رساله در بخش زینبیه منجمه شرح منازل السائرین سال ۱۳۱۵ در تهران چاپ شد
فصله خطی مورخ ۸۱۳ تحت شماره ۸۵۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است (رجوع شود به فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران تألیف استاد دانش پژوه جلد سوم بخش یکم ۱۳۲۲ صفحات ۴۰۷ و ۴۷۰) .

سماوی در لطافت و نور و کسب استعداد، آینه صور عالم مثال می شود. و
اطباء آن را روح حیوانی گویند. و نفس ناطقه متعلق اوست. و آن مثال
چراغیست که آتش او نفس ناطقه، و فتیله او بخار - منبعث از تجویف امین، و
روغن او خون منجذب از جگر، و نور او حس و حرکت و حیات، و حرارت او شهو،
و دود او غضب است.

جالینوس گوید که: روح حیوانی در دماغ است. و این غلط است. چه، دماغ
بارد است در روح حار.

و شیخ ابوعلی در رساله معراجیه (۱) گوید که مراد از روان نفس ناطقه است
و از جان: روح حیوانی. و نفس ناطقه بمذهب ابوعلی نوع است. و ابوالبرکات (۲)

(۱) چاپ مرحوم بیاضی در ۱۳۲۲ خ. بنسخه خطی امام خمینی، برگزیده: «روح ناطقه و نفسانی را جان بخواند در روان بخواند زیرا که جان جسمی است لطیف و
روح جسمی نیست، قوی است که کمال نفافت خود را در کثرت و جناسه جاودان است و محل سخن و منبع غم و خرد است.

برای اطلاع از نظر شیخ الرئیس درباره نفس رجوع شود به رساله فی السعادة و الحبيب العشرة علی ان النفس الانسانیة جوهر
چاپ عثمانیه ۱۳۵۳

(۲) - هبة الله بن منكا. ابوالبرکات البغدادی متوفی به سال ۴۷۷ ه. معاصرت کتاب (المقتبر). بغداد.

سلطان محمود غزنوی، رجوع شود به کتاب تاریخ العتباتا قفلی ترجمه قرن

یازدهم هجری تصحیح خانم بکین دارایی، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷ ص ۴۶۷.

نظر
جالینوس

نظر
ابن سینا
و
ابوالبرکات

گوید : جنس است . و در تحت او افراد انواع و در تحت هر نوع افراد و مناسب است
آنچه مسلم و ابوداود از ابوهریره نقل کرده اند که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که : الناس مغادرین کفادرین الذهب والفضة (۱) .

نظر
رازی

و شیخ رازی گوید که : المختار عندنا و نفس بهذهب اشراقین ، ازلی است .
و این سخن نزد فقهاء کفر است و در مذهب مشائین در وقت کمال استعداد چون
قبیده است که آتش در میگیرد ؛ فاذا سویته و نفخت فيه من روحي (۲) ، اشارت
بدین معنی است .

نظر
غزالی و
شیخ اشراق

غزالی و شیخ مقتول (۳) موافق مشائین اند و تحقیق سخن آنست که نفس انسانی
اگر چه ازلی نیست اما ، ابدیست . و کلام وی اگر چه سغلی است ، حقیقت
روح وی علویست .

و این روح که او را نفس نیز گویند ، مشاء صفات ذمیه است چنانکه حق جل و علی فرموده
که : ان النفس لکامارة بالسوء الا ما رحم ربی (۴) . و موضع او در قالب آدمی اجزاء و

(۱) - احیاء علوم الدین ، غزالی ، چاپ افست بر سطح اول ص ۶ و نیز زبدة الحقائق عین القضاء چاپ دانشگاه سال ۱۳۸۱

همچو فصل الواحد و الثمانون ، اختلاف معرفة الله باختلاف معاد النفوس ، ص ۸۴ و نیز ترک الاضغاث فی شرح شهاب ، چاپ دانشگاه تهران ص ۹۵

(۲) - سورة الحجر آیه ۳۰

(۳) - منظور ، شیخ شهاب الدین بهرورد صاحب حکمة الاشراق است . رجوع شود به هیاکل النور ص ۹۰ و یزنان
شناخت ص ۴۲۲ (مجموعه آثار ، فارسی شیخ اشراق تصحیح دکتر نصر چاپ تهران ۱۳۴۸ ص ۱۰)

(۴) - سورة یوسف آیه ۵۳

حدیث
اعداء عدو

ابغاض قالب است چنانچه هیچ موضع از بدن انسان از و خالی نیست همچون
روغن و کنجد : و آنچه خواجه علیه السلام فرموده که : **أَعْدَا عَدُوِّكَ نَفْسُكَ** -
الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ (۱) ، یعنی : دشمن ترین دشمنان تو از شیاطین و کفار نفس
تست که در میان دو پهلوی تست . پس مراد به (بین جنبیک) ، آنست
که بیشتر اثر صفات نفس در میان دو پهلوی ظاهر می شود چون ، شمره اکل و شرب
و شهوت فرج و غیره .



(۱) - حدیث نبوی ، در مرصاد العباد ص ۱۷۲ آورده : قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اعدا -

عدوک ... بدانکه نفس دشمنی است دوست روی ، و حلیت و کفر او را نهایت نیست .

فصل [نخست]

در بیان اختلاف مذاهب و معانی که در باب معرفت نفس گفته اند و ذکر الفاظ مختلفه که بر حقیقت او اطلاق میکنند :

اول آنست که ؛ نفس میگویند و حقیقت میخواهند ، چنانکه گویند : فلان شیء نفس خود ما ثم است . و نفس میگویند و روح را اراده میکنند . و دل نیز مراد می دارند . و باشد که نفس گویند و ذات و وجه مراد باشد . این جمله بیکدیگر نزدیکتر است و مراتب نفس نیز متعدد است و در هر مرتبه نامی دارد چنانکه از کبیل ابن زیاد مروست که سوال کرد از امیر المومنین علیه السلام چیست قال ؛ أريد أن تعرفني نفسي ، قال عليه السلام ؛ أي نفس تريد أن أعرفك يا كميل ؟ فقال كميل ؛ هل هي غير نفس واحدة ؟ قال عليه السلام ؛ بل هي أربعة ؛ نامية نباتية و حسيّة حيوانية و ناطقة قدسيّة و كليّة الهية و لكل واحد منها - خمس قوى و خصلتان . اما النامية النباتية فلها خمس قوى ؛ جاذبة و ما سكة و هاذمة و دافعة و مولدة و له الزيادة و النقصان و تنبعث في الكبد .

و اما الحسيّة الحيوانية فلها خمس قوى ؛ سمع و بصر و شتم و ذوق و لمس و لها خاصيتان ؛ اللحم والعصب و تنبعث في القلب .

و اما الناطقة القدسيّة فلها خمس قوى ؛ فكر و ذكر و علم و ارادة

حدیث
کبیل در
باره نفس

و حلم و لها خاصیتان : الرضا والتسليم « صدق الامیر .
 و پیش حکیم و اکثر اهل تقوی نیز چهار است :
 اول را نفس حیوانی گویند که آن جوهر بخاری لطیفست که حاصل از قوت
 حیوة و حس و حرکت ارادی است و او واسطه است میان نفس ناطقه
 و میانه نفسی که مشار الیه است در قرآن بقوله تعالی به شجرة زیتونه (۲)
 و نفس اماره مرتبه اول است که مایل است بتبعیت بدنی و آمار است
 بلذات و شهوات حسی ، و جاذبت طلب را بجمت . و این نفس
 فاسد شر است و منبع اخلاق زمیمه است ، بقوله تعالی : « إِنَّ النَّفْسَ
 لَآ مَآرَءٌ بِالسُّوءِ الْآمَارِ حِمِّ رَبِّی » (۳) .

(۱) یحیی بن زبیر به امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت : میخواهم نفس مرا بمن شناسانم . فرمود یا یحیی کلام نفس را بپرسید
 مگر بیش از یک نفس است ؟ فرمود بلی نفس چهار گونه است : نمونده گیاه ، حی حی گویای ملکوتی ، بکلمه الهیه ، برای مکرر
 پنج نرود و در حقیقت است : پنج قوه نفس نباتی عبارتند از : جاذبه ، ناسکه ، هاضمه ، دافعه ، مولده . در حقیقت زیاد
 و یکی است و این نفس در کبد پیدا آید . پنج قوه نفس حیوانی عبارتند از : شنوایی ، بینایی ، بویایی ، چشایی ، بساوا
 و دو خاصیتش گوشت و غضب است و در قلب پیدا می آید . اما نفس ناطقه ناسکه دارا که پنج قوه :
 اندیشه ، یاد آوری ، آگاهی ، خواست و بردباری و دو خاصیت فنا و تسلیم میباشد . حضرت امیر است فرمودند

(۲) - سورة النور آیه ۳۵ الله نور السموات والارض ... یوقد من شجرة مباركة زیتونه .

(۳) - سورة یوسف آیه ۵۴

نفس
لوامه

دوم را نفس لوامه گویند که منور شود بنور قلب بقدر ما چنانکه متنبه گردد از سینه -
غفلت ، و متردد احوال شود میان جهت ربوبیت و جهت خفیت . و هرگاه که از سینه
سینه صادر گردد ، خود را ملامت کند و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار . و از این
معنی است که حق جل و علی بدو قسم یاد کرده است حیث قال :
« وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ » (۱)

نفس
ملهمه

و چون از این مقام لوامی ترقی نماید ، ملهمه گردد بقوله تعالی : فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا
و تَقْوَىٰهَا (۲) و این مرتبه سیم است .

نفس
مطمئنه

و مرتبه چهارم را نفس مطمئنه خوانند که منور شود بنور قلب یا منخلع گردد از صفات
زمیمه و متخلق شود باخلاق حمیده ، و متوجه بجهت قلب شود و ترقی کند به عالم قدس .
و مواظبت نماید بطاعات و اطمینان نماید به حضرت رفیع الدرجات نامستحق
خطاب رب الارباب شود که :

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً » (۳)

پس به این تقدیر چهار باشد :

نفس امارت ، لوامه است ، آنکه ملهمه مطمئنه باشد دشمن در یکی پراهن است .

(۱) - سورة القيامة آیه ۲

(۲) - سورة الشمس آیه ۸

(۳) - سورة الفجر آیه ۲۷ و ۲۸

تفسیر
(فیه)

و بعضی نفس را سه میدارند و علامه را صفتی از او می شمارند و از آیت کریمه :
وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوحِيْ (۱) این اشارت فهم کرده اند ، چه لفظ فیه .
میگویند اشارت به مراتب ثلاثه اوست . و فیه ، سه حرف است . و فی ،
اگر چه تنفوس است اما ، حرکت او از دماغ میآید و آن اشارت بروح انسانیست
و حرکت ریه از پهلوی جگر می آید و این اشارت به نفس نباتی است و هاء
از دل میآید و این اشارت به نفس حیوانیست . (۲)
چون اختلاف عدد مراتب او را دانستی بداند ، معرفت پایه نفس و
ذروه ادراک او بغایت رفیع است و منیع . بکنه عقول ، و صرل
بدان پایه میسر و مقرر نیست . ارباب کشف که محرمان گنجینه اسرارند ،
بر ادراک آن غیرت و جرات نموده اند جز به زبان اشارت از او عبارت
نگرده اند ، بیت :

لکن آنجا که قدرت صاف نیست این اشارت که میرود کفایت
اما طائفه اهل الدین باب تحقیق و [تدقیق] (۳) ایست که باوفی
مناسبتی بر سبیل تبرک اطلاق کرده می شود و بیان آن سخن نیست که :

نظر
اهل الله

(۱) - سورة الحجر آیه ۳۰

(۲) - اینگونه تفسیر حروفی از مشرب محی الدین و صدر الدین سر حشمته میگیرد و جای تحقیق علیحده ای را لازم است

(۳) - اصل ، دقیق

نظر
نجم الدین
کبیری

هست که از این اسما بر حقیقتی [محلّیة] (۱) اطلاق میگردد یا همه بر یک
حقیقت اطلاق کرده می شود. و کسب اختلاف صفات، حضرت شیخ
نجم الدین کبیری در مختصری گفته است که: کشف این خبر به امثله محقق نمی شود
اما جهت تقریب به فهم چند مثال ذکر کرده (۲) و یکی از آن امثله اینست که: آفتاب گاهی
در ابر شود، و عالم تاریک گردد، و گاهی در میان ابرها نماید و لیکن شعاع ندیده
و گاهی چنان شود که در زیر پرتو آن نتوان نشست.

حال نفس و روح و قلب و دل نیز همچنین است. و اختلاف احوال و احوال
حق از این جهت است که چون درنگرند (۳) در مقام مشاهده، گاه باشد که
نفس، خود را تاریک بیند، و گاه باشد که در صورت آبلینه نماید. یعنی
نوعی تصفیه یافته باشد. و گاه باشد که پرتو زند چنانکه دیده بیننده طاقت
آن ندارد که در او نگردد. و گاه باشد که دیده از بیننده بریاید. چون تعداد صفات
باطن معلوم شد، بدانکه کثرت این نامها از کثرت صفات باطن پیدای
گردد و قال الله تعالی:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۴)

(۱) - اصل: علا حله

(۲) - اصل: ذکرده

(۳) - اصل: نگردد

(۴) - سورة الشمس آیه ۸ و ۹

یعنی: دَخَلَ الْجَنَّةَ مَنْ زَكِيًّا، یعنی آنکس که نفس پاک گرداند، از خصال
زمیمه، در بهشت رود و مستحق بهشت، دل پاکست. قال الله تعالی؛
«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۱)

علی هذا چون تزکیه یافت، دل شود و بمقام قرب رسد. و حضرت عیسی صلوٰه
الله علیه می گوید: تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ. و به حضرت عیسی
کسی این ظن نبرد که از نفس آثار خبر میدهد. بلکه از روح پاک خویش خبر را (ده که،
روح الله و کلمه، و این قلب، حقیقت عقل نیز میتواند بود، دلیله قوله تعالی؛
فَلْيَمَّ (۲)

و همچنین آنکه او را در عالم کبیر مظاهر است و اسما از عقل اول و قلم اعلی و نور
و نفس کلی و لوح محفوظ و غیر این، همچنین نفس را در عالم صغیر انسانی مظاهر است
و اسما کسب ظهورات و مراتب. و در اصطلاح اهل الله و غیر ایشان و
آن اسما؛ نَسْر است و خَفِي و روح و قلب و کلمه و رَقْع و
فَوَاد و حِدَد و عقل چنانکه حق تعالی میفرماید:

(۱) - سورة الشعرا آیه ۸۸ و ۸۹

(۲) - کذا فی الاصل، آیه ای ذکر نگردید. ظاهر مؤلف: قوله تعالی را همان قلب سلیم میداند و نیاز

به دلیل دیگری بنده شاید (فلیم) که در هیچ یک از آیات دارد در مورد قلب، مشهود نیست، بمعنی (پس

برای چه) و به منظر این باشد که پس از گفتار خداوند حای انکس نیست و دلیلی دیگری نخواهد.

يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (١)

وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (٢)

وَأَنَّ فِي ذَلِكَ لَظُكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (٣)

وَكَلِمَةٌ مِنَ اللَّهِ فِي عِيسَى (٤)

وَمَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (٥)

وَأَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (٦)

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا (٧)

وَرَرَّ حَدِيثٌ صَحِيحٌ اسْتَكْرَهَ :

« إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ ، نَفَثَ فِي رُوعِي ، إِنَّ نَفْسًا لَنْ تَهْوَتْ

حديث

(١) - سورة طه آية ٦

(٢) - سورة بني اسرائيل آية ٨٧

(٣) - سورة ق آية ٢٦

(٤) - اشارة است بآية ٤ سورة آل عمران : اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يُشْرِكُ بكلمة منه اسمها المسيح عيسى بن مريم... ونيز

آية ٢٤ آل عمران «... ان الله يشرك بيجي مصداقاً بكلمة من الله وسيداً حصوراً... »

(٥) - سورة النجم آية ١١

(٦) - سورة الانشراح آية ١

(٧) - سورة الشمس آية ٧

حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا» (۱۱)

ستر

اما ستر به اعتبار آن گویند که حقیقت او بر عازمان و غیر ایشان پوشیده است.

روح

و اما روح باعتبار آن گویند که آن مصدر حیات حسی است و منبع فیضان آدم بر جمیع قوای نفسانی.

قلب

و اما قلب باعتبار آن گویند که متقلبست میان وجهی که یکی حق است تا افاضه انوار کند از حق سبحانه و تعالی، و میان وجهی که یکی نفس حیوانی است تا افاضه انوار کند بر او از آنچه استفاده کرده باشد از حق سبحانه و تعالی بقدر استعداد او.

کلمه

و اما کلمه باعتبار آن گویند که ظاهر است در نفس رحمانی مثل ظهور کلمه در نفس انسانی.

قوادر

و اما قوادر باعتبار آن گویند که او متأثر است از مبدأ خود جل و علی، زیرا که قوادر در لغت جرح و تأثیر باشد.

صدر

اما صدر باعتبار آن گویند که مصدر انوار بدن باشد و باعتبار مصدر او گویند در بدن.

(۱۱) - با مراجعه به المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی چاپ است از چاپ بریل لیدن ۱۹۶۷ ذیل کلمات روح

- و روح (ج ۲) و نفث (ج ۶) نشانی از حدیث مذکور یافت نشد.

و اما رُوع باعتبار خوف و قزع او گویند از قهر مبدع چهار اگر مأخوذ باشد از روع ،
آن فزع است .

روح

و اما عقل باعتبار تعقل اودات خود را و موجد خود را و از برای تقید او به
تعیین خاص و تقید او آنچه را ادراک و ضبط کرده باشد و محصور آنچه را تصور
کرده باشد .

عقل

و اما نفس باعتبار تعلق او گویند به بدن و تدبیر او بدن را و هرگاه که از و افعال نباتی
ظاهر گردد بواسطه فدام او ، او را نفس نباتی گویند و هرگاه که از و افعال حیوانی
صادر گردد ، او را نفس حیوانی گویند . بعد از آن باعتبار غلبه قوای حیوانی بر قوای
روحانی ، او را نفس امّاره گویند . و هرگاه که بنور قلب متعالی شود از غیب
از برای اظهار کمال ، و ادراک کند قوت عاقله نقصان و فساد احوال خود را ،
او را نوّامه گویند از برای علامت او بر افعال خود و این مرتبه به منزله مقدمه
باشد : ظهور مرتبه تعلی را .

نفس

اماره

لوامه

پس هرگاه غالب گردد نور قلب و ظاهر شود سلطان بر قوای حیوانی ،
مطمئنه گویند .

مطمئنه

و هرگاه استعداد او کامل شود و نور اشراق او قوی گردد و آنچه در و
بالقوه بود بفعل آید و آئینه نخبی الهی شود ، او را قلب گویند .
و قلب ، مجمع البحرین و ملتقى العالمین باشد .

قلب

چنانکه خاقانی گفته (۱)

حلقه یافتیم در عالم را

در حدیث صحیح آمده :

دل در آن حلقه چون گشیم دیدیم

لَا يَسَعُنِي سَمَانِي وَلَا أَرْضِي وَلَكِنْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ .

وَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ . (۲)

پس اگر اعتبار آن کنند که یک حقیقت است که موصوف به صفات

مختلفه است و حکم کنند که مجموع عبارات از یک چیز، راست باشد .

و اگر اعتبار آن حقیقت با هر یک از صفات کنند و حکم کنند بمغایرت

میان اسمیات هم راست است . و مرتبه روحی ظل مرتبه احدی

باشد و مرتبه قلبی ظل مرتبه الهی باشد . و بعضی از مشایخ مرتبه قلبی

را فاضل تر از مرتبه روحی دانسته اند بنا بر شرف و فضل قلب بر هر چه

وجود انسانی بر آن شتمست چنانکه حامل آن که عضو صنوبریست ،

(۱) - دیوان خاقانی (افضل الدین بدیل ، متوفی ۵۹۵) تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی . تهران ، کتابخانه

روزگار ۱۳۳۸ ، بیت مذکور نموده است .

(۲) - ابن عربی به ضبط مختلف و شش در متون عرفانی نقل گردید [تعلیقات دکتر راجی بر مرمضات العباد رازی ، ص ۶۱۴ و ۶۱۳]

نجم الدین رازی در مرمضات ص ۲۰۸ گوید : بازگاه دل را از رحمت غیاث خالی کرده و خشکگاه خالی خسته که لا یسعی ... و در صفی

۲۷۴ گوید : و بدانکه دل خلوتگاه خاص حق است که لا یسعی ...

حدیث
لا یسعی

شرف
مرتبه قلبی

حدیث
قلب

شرف و فضیلت دارد بر سایر جوارح . و حضرت رسول صلعم گفت (۱) :
 « إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ كَهْفَتَيْنِ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ ،
 وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ ، الْأَوْحَى الْقَلْبُ » .

پس اطلاق لفظ قلب بر مصغه و صورتی از قبیل اطلاق اسم حال باشد بر
 محلّ او بر طریق مجاز . و بنا بر آنکه آن موضع نظر حق است و محلّ کلی او
 و محیط انوار و منزل تدکّی (۲) اوست . و نیز بنا بر اتساع عرصه او و انبساط
 احکام شان او ؛

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من نگنجم در خم بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز	من نگنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن نگنجم ای عجب	گر مرا جویی در آن دلها طلب (۳)

(۱) - این حدیث در مرصاد العباد رازی ص ۱۸۷ و ۱۹۳ و ۴۵۰ و ص ۶۶ تعلیقات فاضل گرامی دکتر راجی بر مرصاد العباد آخه حدیث نقل شد .

(۲) - بمعنی تقرب و تواضع و شمیم شدن .

(۳) - مثنوی مولوی چاپ خاور ، دفتر اول صفحہ ۵۴ سطر ۳ و نیز دفتر ششم ص ۳۹۲ سطر ۲۷ چنین آمده :

در دل مؤمن نگنجدیم چو ضیف بی زبون و بی چگونه بی زکیف .

اشاره است به حدیث مشهور قدسی :

« لَا يَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَأَنَا يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ » [مرصاد العباد رازی

تفصیح دکتر راجی ص ۲۰۸ و ۲۷۴ و تعلیقات ۶۱۳ .

پس اول، مرتبه نفس اعتبار کرده و بعد از آن مرتبه روح و بعد از آن مرتبه قلب و از سر همین نظر تواند بود که آنچه سلطان العارفین قدس سره فرمود و از معرفت دایره دل جز چنین خبر داده که اگر عرش و صدار چند هزار بار عرش و عروج در اوست در گوشه دل عارف نهند، دل عارف را از آن خبر نباشد.

چند رقی الد تعالی عنه گفت که: چگونه خبر باید که:
الْمُحَدَّثُ إِذَا قُوْنَهُ بِالْقَدِيمِ لَمْ يَبْقَ لَهُ أَثَرٌ.

یعنی آنجا که آفتاب قدم نور افشاند، از سایه محدث اثر باقی نماند، و شک نیست که چنین دل مطرح انوار قدم است لاجرم عرش و مادون عرش نسبت به وی در حکم عدم است.

بایزید چون نظر در چنین دل کند، بصر حق همه تدیم بیند، لاجرم

(۱) - کذا فی الاصل، ولی صحیح این است که: الْمُحَدَّثُ إِذَا قُوْنَهُ بِالْقَدِيمِ - زیرا (قون) مجمل قارن

از معده مقارنه میباشد. اصل این عبارت را عراقی در لمعات نقل کرد و سائن الدین ترکه اصفهانی در ضواء اللمعات

(چهارم، ساله صائن الدین چاپ تهران ۱۳۵۱ ص ۳۲) در شرح معنی نور دشمن گوید: قون: اللمعات اذا قون

الی آخره: یعنی نواوه درخت حدوث هرگاه که بمقارن مستقر اصلی و ارض قدم گردد

اورا اثر نماند. «سایه آفتاب ناید راست» و نیز رجوع شود به الفتوحات المکیه چاپ مصر، سفر اول ص

۲۸۷ و نیز در اسرار التوحید (با همام دکره صفا چاپ دوم ۱۳۴۸ ص ۲۵۷). جنید گفت تو تمام بگوی که چون

حدیث به تدیم مقرون کنی محدث متلاشی گردد در جنب آن و تدیم نماند.

گفتار
جنید

نظر
بایزید

روایت
سبحانی

بسان حق، سبحانی ما اعظم شانی (۱) گوید ولله در مآمال، رباعی:
 این گوهر بحر آشنایت نه دل سرچشمه فیض کبریا نیست [نه دل]
 القه بطولها بمن دور کشید مجموعه اسرار الهیست [نه دل] (۲)
 وعین القضاة (۳) در زبده می فرماید که: توهنته خود را ندیده، جابرا کی دیده باشی.
 و حضرت شیخ فرید الدین عطار فرموده که:

گرچه مردان حال مردان بایدت قرب وصل حال گردان بایدت
 اول از حس درگذر آنگه از خیال آنگه از عقل آنگه از دل نیست حال
 حال حاصل در مقام جان شود در مقام جانت کار آسان شود
 پس بر این تقدیر اول، مرتبه نفس باشد بعد از آن مرتبه قلب، بعد از آن
 مرتبه روح، و در حدوث و قدم روح نیز اکابر خلاف کرده اند چنانکه عین-
 القضاة در زبده آورده است که گفتند: الروح لا یدخل تحت ذل کُن.

(۱) - مرصاد العباد نجم رازی تصحیح دکتر ریاحی ص ۳۲۱: «صفات نفسی آن است که خبر مخبر از آن دلالت کند بر ذات
 باری جل و علاه نه بر معنی زیادت بر ذات چنانکه موجودی و واحدی و قائم بنفسی پس اگر بصفت موجودی
 متجلی شود آن اتفاقا کند که جنید می گفت رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ: «ما فی الوجود موی الله»... و اگر بصفت قائم
 به نفسی متجلی شود آن اتفاقا کند که ابونزید می گفت: «سبحان ما اعظم شانی» برای تحقیق حال بایزید رجوع
 شود به تعلیقات ادرشمنه دکتر ریاحی ص ۶۳۵.

(۲) - در اصل نسخه (نه دل) حذف شده است، باعتبار آنکه در این باب ردیف بوده است، لذا به قریبه افزودیم تا در این رباعی محفوظ باشد.
 بقیه در حاشیه ص بعد ←

چون در ذل کن نیاید، چون در کون و مکان نباشد، از عالم آفریده نباشد،
از عالم آفریدگار باشد. نفث قدم، از لیت دارد. و هم در زبده می فرماید
که: هرگاه که کسی جان مصطفی را صلی الله علیه وسلم، بشم گوید، کافر است
از خدا شنو: قالوا ابشروا یتهدوننا فکفروا (۱).

وحای دیگر گفت: ابشراً منا واحداً نتبعه انا اذا کفی ضلال وسفر (۲).
اما شیخ نجم الدین کبری رحمه الله میفرماید که: روح بمعنی قرآن می آید
قال الله تعالی: وَذَٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَیْکَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا (۳). و قرآن، قدیم و معنی
الرحمة، می آید: قال الله تعالی: کُتِبَ فی قُلُوبِهِمُ الرِّحْمَةُ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ
مِنْهُ (۴). و رحمت هم قدیم است از آنکه اوست جل و علی.

نظر
شیخ کبری

حاشیه ص قبل (۳) - ابوالفضل عبدالله بن محمد بن غنی بن الحسن بن علی المیاخی الهمدانی الملقب بعین القضاة
۴۹۲ - ۵۲۵ هجری. کتاب زبده الحقائق وراعیف عسر التفسیر ودرمط دانشگاه تهران ۱۳۸۱ هجری طبع شد. متن کتاب عز است جمله نورانییم

(۱) - سورة التغابن آیه ۶: « ذَٰلِكَ بَآئِهَ کَانَتْ یَأْتِیهِمْ رَسُلُهُمُ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالُوا ابشُرُوا یتهدوننا فکفروا ویتولوا »
عذاب در زمانی که برای کافران است که برایشان باران شدن آمد و این کافران گفتند آیا آمدی امارا راهن
میکنی پس کفر ازین راه دور گردان شده. آیه دلیل بر کتبه مولف نیست چون به صیغه جمع میباشد مگر از باب اطلاق عام به خاص منظور گردد.

(۲) - سورة القمر آیه ۲۴

(۳) - سورة الشوری آیه ۵۲

(۴) - اصل آیه ۲۲ سورة المجادله چنین است: لَآ تَتَّبِعُوا قَوْمًا... کُتِبَ فی قُلُوبِهِمُ الْاِیْمَانُ وَاَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...

اَما اگر روح را نام ، جبرئیل علیه السلام ، یا نام جان را دیم ، حادث است که
 خدای تعالی میفرماید : خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدْ رُوهَ تَقْدِيرًا (۱) و جای دیگر میفرماید :
 خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (۲) و بعد از آن شیخ میگوید که : در آن وقت که این ضعیف در
 خدمت شیخ عیاد باسر (۳) قدس الله تعالی روحه بودم و در خلوت بمجاهد
 مشغول ، مرا در خاطر شجعت قدم روح افتاد و میان من و شیخ بحث شد . و حق
 بدست شیخ بود که روح مخلوق است . بعد از مناظره بسیار ، در خلوت رفتم .
 و بدل ، نیک در کار آو کتم . و دایره دل را دیدم که بی نور بودی و دروی دو کوب
 تا رنگ بود . هم در غیب سوال کردم که این دایره چیست ؟ گفتند که این
 کفرست میان دو قدم که اثبات میکنی . نترس تمام برخاستم (۴) و استغفار
 کردم و شیخ در حال شادمان شد . الحمد لله و المنة . پس هر که گوید روح قدم
 است کافر شود و از وی تبرا باید کرد و مستحق قتل شود . تم کلامه .
 و آنکه گفت که : روح از عالم آفریده نباشد و از عالم آفریدگار است و بخت

حکایت
 عمار باسر
 در
 حدیث
 روح

(۱) - کذا فی الاصل صحیح این است ، فَقَدْ رُوهَ تَقْدِيرًا ، آیه ۲ سورة الفرقان

(۲) - آید ۱۰۲ سورة الانعام

(۳) کذا فی الاصل باید عمار یا سر باشد . جامی در نفحات الانس (تفصیح توحیدی پر) تهران ۱۳۳۶ ص ۴۱۷ میگوید شیخ نجم الدین

کبری در کتاب نواح اجمال آورده است چون به خدمت شیخ عمار رسیدم ... مصفا در مآخذ مشهور شرح حالی از عیاد باسر ندیدم .

(۴) - همین املاء در اصل نسخ و کتوبه بمعنی در صدر برآدم و اراده کردم . و چنانچه بمعنی (بلند شد) باشد باید نوشته شود (برخاستم) .

قدیم دارد ، می تواند بود که منشأ این سخن آن بود که چون حضرت رسالت صلعم سوال کردند بدلیل ، یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ (۱) ، جواب داد : قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (۲) ، بیش از این دستوری نیافت که گوید : روح از عالم امر است و از جمله کارهای خداست ، أَلَا كَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ، و عالم خلق جداست و عالم امر جدا .

دلیل
قدمت
روح

معنی
خلق

استدلال کرده اند که چون امر او قدیم است و روح از عالم امر است ، پس روح نیز قدیم باشد . و این سخن را تحقیق و تفصیل است که تباین ظاهر گردد ؛ بدانکه هر چه مساحت و کمیت و مقدار را بدان راهست ، آنرا از عالم خلق گویند . و خلق در اصل لغت بمعنی تقدیر (۳) . و روح را کمیت و مقدار نباشد . از برای اینست که قسمت در وی متصور نمی شود . و این روح با وجود آنکه قسمت پذیر نیست ، آفریده است . و خلق ، آفریدن را نیز گویند . پس بدین معنی از جمله خلق است . و بدان معنی اول ، از جمله عالم امر است نه از عالم خلق . چرا که عالم امر عبارت از چیزهاست که مساحت و مقدار را بدان راه نباشد . پس کسانی که پنداشته اند که روح قدیم است ، غلط کرده اند . و کسانی که گفته اند که محدث

(۱) - آیه ۸۷ سوره بنی اسرائیل

(۲) - اصل الخلق ، التقدير : فهو باعتبار تقدير ما منه وجودها ، وبالعبار للايجاد على وفق التقدير خالق .

(لسان العرب ابن منظور ، چاپ بیروت ، افست ، جلد اول ص ۸۸۹) .

است هم غلط کرده اند . که عرض را بخود قیام نبود و تبع بود و جان اصل آدمیت .
و همه اعضا تبع و نیست . عرض چگونه بود .

و کسانی که روح را جسم گفته اند ، غلط کرده اند که ؛ جسم قسمت پذیر بود و روح قسمت
پذیر نیست . اما چیز دیگری هست که آنرا نیز روح گویند و قسمت پذیرد و لیکن با آن
روح ستوران را بود و این روح که صوفیه آنرا دل نیز خوانند ، محل معرفت حق سبحانه
و تعالی است و بهائیم را نباشد . و این روح گوهریست از گوهر فرشتگان حقیقت
و پادشاهان است و در شرح آن رخصت نیست . و کسی که مجاهدت
تمام نکرده باشد ، با وی گفتن آن روا نیست .

روح
جسم
نیست

سریت که جز گفتش نیست روا

راز که میان جان جانانست

و نیست نفس و گفتش نیست روا

دالته نیست و گفتش نیست روا

... (۱) مرض نفس و نتیجه آن . پوشیده ماند که از ابتداء تعلق روح علوی بدین بدن
سفلی تا مدتی نفس را عنان اختیار بکف مقدار خود بوده و در مدینه بدن (۲)
حکم او نافذ نه از شرع او را قانعی و نه از عقل او را خبری . گاهی قوه شهوی و غضبی
در حکم راندن مجتمع بوده اند ، و گاهی قوت شهوت با استقلال حاکم . و حکمت دین

(۱) - احتمالاً یک بگ افشارگی دارد با آغاز (این دم) .

(۲) - تشبیه بدن به شهر سابقه ای بس دیرین دارد . در اوپانیشار ، بدن بعنوان (شهر خدا) یا (برهم بدیا) قیاد گردید . رجوع

شود به اوپانیشار . پروپاتیاکای هشتم - کهنه اول - بیان شهر خدا ص ۱۵۵-۶

تسلط، تکمیل بدن است. جهت تحمل بار مجاهده. چون بدین حال بود فضل الهی طائفه را بی واسطه بشری نتوان متنبه ساخت که عنان نفس را نگاه دارد، چه از دست گذاشتن عنان او موجب حرمان است از هیأت اعتدالی که انسان برای آنست. و بقدر بُعد از هیأت اعتدالی، به افق سُبعی، قرب وجود می گیرد، و این مناسبت بمثابة می رسد که آن شخص کفایت سُبع یا بهیمی شود در لباس انسان، و حکم آن سبع و بهیمی گیرد که آن صفت بروی غالب است و از اینجاست که طایفه اهل اله، این جماعت را انسان حیوانی خوانند و اشارت بدین معنی است: بیت:

آنکه تو بینی نه همه مردم اند بشری گما و خری بدین منه.

و حضرت شیخ معی الدین رضی الله تعالی عنه فرموده که: اطلاق لفظ - الانسان علی هذه الجماعة لا یكون الا بتعود. مثلاً اگر صفت تکبر بر شخصی غالب شود، پلنگی بود در صورت انسان. و اگر قوت غضبی غالب شود، سگی باشد بصورت انسانی مقهور شده. و چون شخصی جامع جمیع خصال ذمیه شود، بیشه بود از سباع و بهائم نفوذ بالله من ذلک.

رباعی

ماهی صفت ارچه گوش داریم کریم بگش ده چودام چشمها بی بفریم
بیداری ما و خواب ما هر دو یکست چون ما ز صور ره به حقایق نبریم
و از اینجاست که ارباب کشف که خیالات ایشان صافی شده از خواطر متفرقه

این صنف از آدمیان را متجسّد در خیال خود بصورت سبع و بهائیم می یابند ،
 چنانچه حضرت شیخ محی الدین نسبت به اولیاء رجبیون (۱) ذکر کرده ؛ و
 این فقیر از حضرت ولایت پناهی ، خواجه نظام الدین عبداللطیف حنین
 استماع دارد که ؛ شخصی بصحبت قدوة العارفین خواجه محمد کوسوئی رسید
 و حضرت ایشان ماحضری آوردند . شخصی که محمان بود گفت که ؛ صورت مراد
 عالم مثال بمن تنائی از این طعام نخورم . خواجه فرمود که اکنون طعام بخورید
 و آنچه شب در خواب ببینید صورت شماست . روز دیگر آن روحان با اضطراب
 تمام آمد و در پای ایشان افتاد و پیش از آنکه تکلم کند ، خواجه کوسوئی فرمودند
 که ؛ نگذاری که آن سنگ بچه دیده باز کنشد . و حال آنکه آن مرد در
 خواب دیده بود که بصورت سنگی ماره است که او را چند بچه چشم باز نکرده ، است
 رباعی :

رجبیون

حکایت
خواجه
کوسوئی

- (۱) - الفتوحات المکیه . مصدر ۱۹۷۴ : السفر الثالث ص ۲۴۴ ، ابن عربی در بیان اطلاق اصطلاح «الروحان» به ارواح
 طریقت گوید این گروه بر دو طبقه اند : آنکه در ذکر طبقات آن می نویسد : اقطاب - انوار - اوتاد - ابدال - نقباء - نجباء - الرجبیون -
 الافراد . ابن عربی در رساله اصطلاح الصوفیه (چاپ حیدرآد ۱۹۴۸ ، ص ۴) ، افراد - قطب - اوتاد
 - ابدال - نقباء - نجباء - امامان - ائمه - ملامتیه را شرح را در وی از رجبیون مطلق نموده است .
 (۲) - نفحات الانس ص ۴۹۶ ، خواجه شمس الدین محمد الکوسوئی از اولاد احمد الجانی ، متوفی
 بسال ۸۷۳ ، جامی نیز به این نکته اشاره میکند که کوسوئی دیگرگونی صورت اصحاب را مکتوبه .

خالق تا این سگم در باطن است ره بسوی تو مرا نا امین است
یا بحکم شرع در کارش فتن یا بکلی در نمک سازش فتن
بدانکه حال این قوای مختلفه و امتزاج ایشان در بدن انسان ، مختلف حال جسمان
دیگر بود یعنی اگر مدبر بدن ملکی بود ، اتحاد آن دو نفس دیگر با و لازم آید چنانچه
گوئی هر سه در حقیقت یک چیز اند و از اینجاست اختلاف در آنکه هر سه در سه
حقیقت یک چیز اند که با و صفات مختلف شده اند یا خود بحسب حقیقت سه
نفس اند اما اگر تدبیر معنوی نفس ملکی نباشد تخالف پیدا آید و هر سه است در
تزیاید بود تا مودی با تخلل و هلاکت هر سه شود و مقرر است که هر مودی که
مرکب بود کمال او غیر کمال اجزای بسیط او بود چنانکه کمال سنگین غیر کمال
سکه و انگبین بود و کمال خانه غیر کمال چوب و سنگ بود ، و اکمل مردمان
آن بود که قادر تر بود در اظهار آن معنی که مقصود از این ترکیب است .
فاما در جزای عمل که سعادت اخروی عبارت از آنست ، خلاف است ؛
جماعتی از حکما پیشین چون فیثاعورث و سقراط و افلاطون و غیر هم که بر
ارسططالیس مقدم بوده اند ، سعادت و تفاوت را راجع به نفس دانسته اند ،
بدن را در آن حظی و نفسی نشموده اند . چه بدن به نزدیک ایشان آنست . و نفس
را تمام ماهیت انسان دانسته اند و طائفه ای از حکما که بعد از ارسططالیس
بوده اند ، و بعضی از طبیعیان ، بدن را جزوی از اجزای حقیقت انسان دانسته اند
و سعادت و تفاوت را بر دو قسم نهاده اند ؛ قسم جسمانی و قسم روحانی .

نظر حکما

نظر
طبیعیان

و بخاطر فقر میرسد که : جائز است آدمی خود را بنام اجرای وجود فراموش
 کند و بحقیقت خود حاضر باشد بی شعور به بدن و اجزای آن ، پس معلوم شد
 که : بدن جزوی از اجزای حقیقت انسان نیست . و این حایست که
 صوفیان را در ابتدای سلوک واقع شود . و حقیقت آخرت را درین عالم
 شناسند . و دیگران را بعد از مرگ حاصل خواهد شد . بلکه چون روح
 سوار است و بدن چون مرکب ، و این روح را بواسطه قالب حایست در
 آخرت ، و بهشتی و دوزخی است که قالب را در آن دخل نیست و آن را
 بهشت و دوزخ روحانی میگویند و بهشت و دوزخ دیگر هست بواسطه قالب
 و قالب را در آن شرکتست و حاصل آن انهار و اشجار و غیر آنست و حاصل
 دوزخ آتش و مار و غیر آن ، و صفت این هر دو در قرآن و اخبار مشهور است
 و بعضی از متأخران حکماء که مدام در دایره تحقیق نهاده اند و از طور عقل در گذشته
 چون بوعلی و اتباع او ، که نفس را همان چهار مرتبه تعیین کرده اند ، اول را
 عقل هیولانی میگویند که آن در محل استعداد تعقل است چون اطفال .
 و ثانی را عقل بالملکه می نامند که او را تحصیل بدیهیات است بکمال
 حواس در جزئیات و در محل تکلیف است . و ثالث را عقل بالفعل می خوانند
 که محل نظریات و تمکین است بر استحضار ، و رابع را عقل مستفاد
 شماره و مستحضر و مختلف نظریات بحثینی که از غایب نیست . و پیش
 بعضی از متصوفه مراد از معرفت نفس معرفت سه حالت حقیقت اول است

بهشت و
دوزخ
روحانی

عقول اربعه
هیولانی
بالملکه
بالفعل
مستفاد

که آنرا وجه و ذات و نفس میگویند بحسب اصطلاح. زیرا که هر شیئی که هست، او را ذاتی و وجهی و نفسی هستند از بیط و مرکب. ذات هر شیئی عبارت از صورت اجمال آن شیئی است. و وجه هر شیئی صورت تفصیل آن شیئی باشد.

و نفس عبارت از هر دو مرتبه آن شیئی باشد چنانچه گفته اند؛ مفصل، صورت و جهت و مجمل صورت ذاتی بهم این هر دو نفس آمد سران حکمت و عرفان

مثلاً آب را صورت جامعیت است که آن حقیقت اوست و صورت متفرقه است که آن وجه اوست. اول را آب مطلق میگویند، من حیث هو. و ثانی را وجه آب نمیخوانند. چون ریا حین و نوا که و نبات و آدمی را صورت جامعیه است که آن روح اوست. و صورت متفرقه است مرکب است از جوهر ظاهر و حواس ظاهری و باطنی. و نفس او عبارت از این هر دو مرتبه اوست. پس در حق حق تعالی این هر سه اعتبار از حیثیت معبر است؛ نظر بهستی او من حیث هو دیگر است، و اعتبار احدیت ذات مع عدم الغیر دیگر. و نظر بهستی او از حیثیت کثرت مظاهر اسماء و صفات، نسبت و تعینات، دیگر. و نظر بهستی او باعتبار این هر دو مرتبه دیگر. پس معنی حدیث پیش این طائفه آن باشد که:

صورت
اجمال
و
تفصیل

صورت
جامعیت
و
متفرقه

معنی
حدیث
نفس

هر که خود را به ذات خود که عالم اجمال اوست، مجرد از غواشی غریبه
و لواحق مادی شناسد، ذات حق را بر صرافت بشرط لا شیء
بداند و هر که ذات خود را بشرط شیء بداند که آن عالم تفصیل اوست،
ذات حق سبحانه را با وجه او که: **أَيُّهَا قَوْلُوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ** است
شناسد. و هر که نسبت اجمال و تفصیل یعنی نسبت که میان ظاهر و باطن است
معلوم کند، نسبت هو الباطن که آن اجمال حق است و هو الظاهر که
تفصیل اوست، شناسد. پس معرفت نفس او کلید خزینه معرفت الهی
را آئینه جمال نمای پادشاهی باشد و حقیقت این معنی که صاحب لمعات (۲)
قدس سره العزیز، در لمعه سبت و چهارم گفته که وحدت او را از وحدت
تو، توان شناخت. یعنی: وحدت حق را جل جلاله بطریقه ذوق و
وحدان از وحدت خود توانی شناخت. زیرا که تو باعتبار وحدت و
تجرد و کلیت حقیقت خود، یکی و ثلث و دوئی را با تو (۳) راه نیست.

معنی
هو الباطن
و
هو الظاهر

(۱) - سورة البقرة آیه ۱۱۵ (هر کجا رو آورید در همانجا چهره حق است.)

(۲) - منظور شیخ فخرالدین ابراهیم بن شهریار عراقی متوفی در ۶۸۶ یا ۶۸۸ است (تاریخ ادبیات شهرک آیه ص ۱۷۷)

صالح الدین ترک در هندو اللمعات ص ۳ می نویسد که شیخ کتاب فصوص الحکم (ابن عربی) را از محضر صدرالدین

قونوی فراگرفت و با درستی فراهم گردانام لمعات. هم در ص ۳۵ شرح بعد ۲۴ عبارت شیوا دارد.

(۳) - در متن (بتو) نوشته شده وی در حاشیه، مؤلف (باتو) را صحیح دانست

یکی ادرا یعنی بدوق و حدان بدانی جز بدان یکی ، یعنی که یکی خود بدان طریقه
که از صورت کثرت که حقیقت مجرّده تودان متغیّی شده است ، اعراض
کنی و به وحدت حقیقی خود بازگردی و آنرا وحدت حق بینی که در تنگنای
کرده ، این دانش و پیش بواسطه تقرب بقرب [فرائض] است
بحق دانی و خود را از میان بیرون آری ؛ حجاب راه تویی حافظ از

میان برخیز (۲) رباعی :

یکسیت ولی نه آن یکی کش دانی یکی که نباشد آن یکی را ثانی
خود را ز قبول خویش اگر برهانی رانیش نه از دلائل برهانی
یعنی واحد مرعد را ایجاد میکند بسبب مکرر شدن او که اگر مکرر شدی ، حصول
عدد ممکن نبود و عدد ، مراتب واحد تفسیر میکند مثل اثنان و ثلث و اربع
و غیر این که هر یک مرتبه ایست از مراتب واحد ، و غیر واحد نیز که متجلی است

(۱) - دامن نمک [مراغین] آمده که قطعاً غلط است و مراغین صحیح است در برابر قرب نوافل . این در اصطلاح در مذهب عرفان
نظری مراد آن است . تقرب به فرائض از راه آقامه نماز واجب حاصل شود و تقرب به نوافل از آقامه نماز یک مستحبی و این حدیث هم نظر

بر این معنی است : لا یرال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبّه غاراً اُحِبَّتْ کُنْتُ لَهُ سَهْماً وَبَعِراً وَیَدّاً وَلِسَاناً فَبِی
یَسْمَعُ وَبِی یَعْبُودُ بِیْطِئُ وَبِی یَنْطِقُ . مرصع العباد عن ۳۲۱ . و نیز اسرار الصلوة صان الدین علی ترکیه ص ۴۳ و

محمّد از حد . و جمع شود بکتاب الوصایا (بن العزّبی) چاپ بیروت ۱۴۰۴ که بحث بسیار جالب و تحلیلی راجع به قرب فرائض و قرب نوافل دارد

(۲) - بیت صحیح این است : میان عاشق و معشوق هیچ حال نیست
نور خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .

قرب
فرائض

قرب
نوافل

باین مراتب از برای آنکه آنان جز دو واحد نیست که مجتمع شدند بهیئات
واحدیت ، و از آن هیأت آنان حاصل شده است پس ماده
او واحد مکرر است و صورت او نیز واحد است . پس در آنان غیر از واحد
مکرر نباشد . و همچنین است حال ثالث و اربع .

او هست نهان و آشکار است جهان بر عکس بود شعور اهل عرفان
بل او هست « همه چه آشکار چه نهان گر اهل حق غیر یکی بیش بدان
پس ایاد واحد مرعد را بسبب تکرر ، مثال ایاد حق است خلق را .
نسبت ظهور در صورت گویند و تفصیل عدد مراتب واحد مثال اظهار اعیان
است احکام اسماء الهی و [صفات] نامتناهی را . و ارتباط میان واحد
و عدد مثال ارتباط است میان حق و خلق ، و بودن واحد نصف آنان و
ثلاث و ثلاثه و ربع و اربعه و غیر این ، مثال نسبت لازمه است که آن نسبت
صفات حق است . رباعی :

معمسوقه بکلیت لیک بنفاده پیش از بهر نظاره صد هزار آینه پیش
در حرکت از آن آینهها بموده بر قدر صفات و صفات صورت خویش
هستی چو ظهور میکنند در همه شیئی باشد همه را ظهور هستی از وی
آنکس که جدا تعلق فی تنگد داند که حجاب حق نباشد جز حق

اظهار
اعیان

فصل [دویم]

چون از این جملگی که رفت، معرفت ذات و صفات الهی بوجهی معلوم شد،
نوعی دیگر از معرفت، تنزه حق سبحانه واجب است دانستن و کلیه آن نیز
معرفت نفس نیست.

دل

بدان که روح انسانی را که صوفیه دل نیز گویند، از آن منزّه است که در هم
و خیال آید چرا که؛ او را مقدار نیست و قسمت پذیر نبود و هر چه بدین صفت
بود، او را رنگ نبود، و هر چه او را رنگ و مقدار نبود در خیال نیاید. زیرا که تو
خیال را تعرف در چیزی بود که او را یا جنس او را پنجم دیده باشد و جز الوان
و اشکال را در ولایت چشم راه نیست و هر چه منزّه از الوان و اشکال باشد
آن چیز بی چون و بی چگونه بود و طبع آدمی چون متفحص دانستن چیزی بود، جز
بدین وجه نبود که گوید؛ فلان چیز چگونه است و چه شکل دارد، و خرد است
یا کلان و چون این صفات تابع مقدار بود، هر چه مقدار را با آن راه نبود،
از کیفیت منزّه بود.

چون دانستی که حقیقت تو که محل معرفت است، قسمت پذیر نیست
و مقدار و کیفیت را بدو راه نیست، بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی بدین
تقدیس اولی است. و حال آنکه مردمان عجب دارند که موجودی باشد
بیچون و بیگونه. و ایشان خود چنانند و خود را نمی شناسند، و
چون خود را نیکو شناسند و تأمل کنند، بدانند که؛ در ایشان بسیار چیز است

نه بیچون و چگونه است مانند خشم و غضب و لذت و الم. و اگر کسی سؤال کند که حقیقت طعم و بو چگونه است، از جواب عاجز آید. و حال آنکه این مجموع از موجوداتند و درین، هیچکس را شبهه نیست. همچنین پادشاه عالم تقدس و تعالی بیچون و چگونه است. و هر چه، چون و چگونه دارد چون محسوسات، همه مملکت اوست.

و نوع دیگر از معرفت حق سبحانه و تعالی معرفت افعال اوست و کلیه آن نیز معرفت نفس است. و این را معرفت نفس افعال گویند.

مثلاً اگر تو خواهی که نقطه الله را بر کاغذ نویسی، اول رغبت و ارادی در تو پیدا آید و جنبش در دل تو ظهور کند و جسم لطیف (۱)، از دل تو که در جانب چپ است در حرکت آید و بدماغ برشود و این جسم لطیف را اطباء روح حیوانی خوانند که کمال حس و حرکت است. و چون آن روح بدماغ رسد صورت الله در بطن اول دماغ نقش بندد و تأثیر آن از دماغ به اعصاب رسد. و چون اعصاب از دماغ بجملة اعضاء رسیده و چون این ارشها به اطراف بدن رفته، بانگشتان رسیده و مثال ریمان به آن پیچیده، پس اعصاب از تأثیر آن روح حرکت کند، پس سر انگشت را حرکت دهد. آنگاه قلم را حرکت

معروف
افعال

جسم
لطیف

(۱) - توجه به (جسم لطیف) درایه و مکتبهای ظنی هندویش در مکتب سانگومیه مشهور است و فلاسفه اسلامی خاصه علامه دوانی

سنوی ۹۰۸ در رساله (حقیقة الانسان) مسموفا گفتو کرده اند. و این معادل بدن مثالی یا پیرزخی میباشد.

دیده، صورت الله چنانچه در خزانه خیالست، برکانه بمعرفت حواس حاصل
 گردد. چنانکه اول این کار رغبت بود که در دل پدید آید، اول همه افعال،
 صفتی است از صفات الله تعالی که آنرا اراده گویند. چنانکه اول اثر
 ارادات در دل تو پدید آید و بعد از آن بواسطه به جمیع اعضاء رسد، اول
 اثر اراده الله تعالی بر عرش پدید آید آنگاه دیگر اجزای عالم را به همچو آن
 بخاطر لطیف که او را جسم لطیف نام کرده اند، از راه دل به رگهای باریک که آنرا
 شریانین گویند این اثر به دماغ رساند. و این را اطباء روح حیوانی خوانند و
 نیز در شرع فرشته گویند. و او اثر را از عرش به کرسی رساند و همچنان که
 صورت الله که فعل مراد است، در خزانه دماغ پدید آید، صورت هر چه در
 عالم پدید خواهد آمد، اول نقش او در لوح محفوظ پدید آید چنانکه قوتی که در دماغ
 است، اعصاب را حرکت دهد تا اعصاب دست و انگشت را حرکت
 دهد. همچنین جواهر لطیفه که بر عرش و کرسی موهکند، آسمان و ستارگان
 را حرکت دهند. و چنانکه قوت دماغ بر روابط و اوتار و اعصاب انگشت را
 حرکت دهد، آن جواهر لطیفه که ایشان را ملائکه گویند و روح القدس خوانند،
 بواسطه کواکب و روابط شعاعات، طبایع اموات عالم سفلی را حرکت دهند و
 چنانچه قلم مداد را پراکنده و جمع کند تا صورت الله پدید آید، طبایع نیز آب و
 خاک اموات را حرکت دهند. و چنانکه کاغذ مداد را قبول کند، و قلم حرکت
 خویش بر برد، صورت الله بر وفق آن نقش که در خزانه خیال

اراده

فرشته

جواهر لطیفه

ملائکه

بود، پدید آید، به معاونت حواس و قلم، چون حرارت و برودت این اشیاء
 مرکبات را حرکت دهد، به معاونت ملائکه، صورت حیوان و نبات در این عالم
 ظاهر گردد، بر وفق آن صورت که در لوح محفوظ است، چنانکه در اول این
 کار، داعیه از دل پیدا گردد و آنکه تمام اعضا در آن، اول کار در عالم اجسام
 در عرش پدید آید، آنکه به همه عالم و اجزای آن رسد پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی
 در آفرینش بر عرش مستوی شده و عرش راست باشد، و تدبیر عالم کبیر
 ساخته شده که؛ *اِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَيُدَبِّرُ الْأُمُورَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ*،
 روح انسانی نیز بر دل مستوی شود و دل متوجیه و کار مملکت تن که عالم صغیر است
 راست گردد، اینست معنی؛ *إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ*، که
 حق تعالی آدم را بصورت خود آفریده و در عالم صغیر پادشاهی نشانیده و او را نمودار
 از مملکت خویش داده و از دل عرش او ساخته و از دماغ کرسی، و از خزانه
 خیال، لوح محفوظ او ساخته و از چشم و گوش و دیگر حواس، ملائکه و از قبه
 دماغ که منشاء اعصاب است؛ آسمان و ستارگان او ساخته و از انگشت
 او قلم، و دوات و مداد و طبایع صغیر او ساخته که اگر این مملکت و پادشاهی او
 را میسر نبودی، او را تصدیق پادشاهی راندن حق سبحانه در عالم ممکن نبود، زیرا که
 آدمی را تصدیق چیزی که نمودار آن در خود نیامده، ممکن نیست، پس آدمی چون
 نفس خود را بشناسد و پادشاهی راندن خود را در مملکت بدن خویش بداند، بالفروه
 او را تصدیق پادشاهی راندن حق سبحانه و تعالی ملائکه را، و فرمان برداری او را و

عرش

حدیث
خلق آدم

را ندان کاره بردست ملائکه و فرستادن فرمان از آسمان بر زمین و باز بستن
کاره اهل زمین بر آسمان و طلبه از ذائق آسمان حواله کردن حاصل
شود :

عارف کردگار چون باشی	گرتو در نفس خود زبون باشی
که گوید فلسفه این شیوه معنی	میا مرزا دیردانش بعقبی
ندارد فلسفی با این سخن کار	ز جانی دیگر است این شیوه اهرار
میان گبرکان ز تار بنه	بعقل اگر گرد این اسرار گرد
دو عالم خاک تو گردد باکی	و گر راه محمد را تو خاکی
ز عقل و زیرکی مجبور می باشی	از این مگر فلسفی تو دور می باشی

بدانکه منجم و طبیعی که کاره را بنجوم و طبایع حواله کرده اند ، غذای و طوسی
تشیبه به دو مورچه کرده که بر کاغذ روند و بینند که کاغذ سیاه می شود و بر روی
نقش پیدا میاید . مورچه اول نگاه کند ، قلم را بیند . شاد و گوید که ؛
حقیقت کار شناختم . این نقاشی ، قلم مبیند و این مثل طبیعی است که چیزی
دیگر ندید جز درجه باز پسین از محرکات که طبیعت است .

و مورچه دیگر که چشم او فراخ تر بود و مسافت دیدار وی بیشتر ، گفت ؛
غلط کردی . این نقاشی ، قلم نمی کند و حقیقت کار آن است که من دانستم ؛
و این نقاشی ، انگشت می کند و قلم مسخر وی است . و این مثال منجم است
که نظری بیشتر کشید و دانست که طبایع مسخر کواکب است و لیکن ندانست

مثال
طبیعی

مثال
منجم

که کواکب مسخر فرشتگانند و اینجا در غلط افتاد . بیت

اگر او بنگرد در اهل این کار فلک را بنده اندر حکم جبار
بمی بنده فکر کن چرخ اخگر ز امر و حکم حق گشته مسخر

چون سابقاً مقرر شد که نفس از مبدأ فطرت معلول آمده و حال آنکه تحقیق
معلومات و ادراک مکاشفات موقوف بر تربیت و تزکیت اوست،
پس بیان طریق تربیت و تزکیت او واجب نمود .



فصل [سیم]

در تربیت و تزکیت نفس

چون معرفت نفس فراخوار این رساله معلوم شد، بدانکه فائده تکلیف، مستط
گردانیدن شرع است بر عقل. و فائده آن به تبدیل صفات ذمیه نفس است
به صفات حمیده. چرا که نفس آدمی بجهت ترکیب از ارکان اربعه و طبایع آن خلقی
چند مذموم سرشته اند، مانند عجلت و کسل که از مقتضیات حرارت و
برودت است. و سرعت تغییر و قساوت که از لوازم رطوبت و یبوست
اند. و این اخلاق ذمیه از وی بتکلیف شرعی منفع شود. و عجلت به صبر از
مناهی. و کسل به صبر از اوامر، و سرعت تغییر به صبر و ثبات بر طاعت، و
قساوت به خشوع در عبادت، و هم چنین سایر صفات ذمیه که با نفس از اصول
خلقت همراه است، همگی به نور شرع مبدل شوند و بجای هر وصف مذموم و
بهر صفت قبیح که از وی برخیزد، خلق پسندیده و صفت مرضی در نشیند و از آن
جمله بجای کراهیت، رضا پیدا آید. و بجای طیش، طمانینت. و این هر دو

فائده
تکلیفعجله
کسل

(۱) - با توجه به این نکته، رابط تن و روان که موضوع روانشناسی فیزیولوژیکی معاصر است بدیدگانی طبیعی یا مزاجی

کهن روشن میگردد، نظیر این گونه بحثها و توجه به بررسی فیزیولوژیکی حالات روانی در متون روانشناسی فلسفی و دینی ما روانان
است و در دهان انصاف خواهد بود که با چندی آزمونش با روش و میمون و امثال آن چنان غره شویم و بگوئیم که

پیشینیان هیچ نکردند و یا همه کار غلط کردند.

مقام
دل

وصف دل اند که در مقام تبدیل صفات به بدل کراحت و طیش بدور دهند.
و نفس صفت دل گیرد. و این معنی است که صوفیه گویند که نفس صوفی به
مقام دل رسد چنانکه در قرآن مجید میفرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ**
ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۱)

بدانکه نفس وقتی بارت خود باز گردد که صفات طبیعی مر نفس به صفات
شرعی مبدل شود، بشریت او ملکیت گردد، و در سلک ابدال منخرط باشد.
اما طریق تزکیت و تربیت او موقوف بر شناخت مرضی اوست. زیرا
که تا مرض معلوم نگردد، علاج ممکن نبود.

دو صفت
ذاتی

بدانکه نفس را دو صفت ذاتی است که از مادر (۲) آورده است و
باقی صفات ذمیمه از این دو اصل تولد میکند و آن صفات فعل اوست و
آن دو صفت ذاتی او یکی هوا و دیگری غضب است و این هر دو از خاست
عناصر اربعه است چنانچه سابقاً مقرر شد، هوا به میل و قصد باشد
بسوی سفلی، چنانچه فرمود: **وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَا** (۳) یعنی به ستاره چون فرو
شود. و بعضی از مفسران گفته اند که مراد حضرت است صلی الله علیه

تفسیر
هوا

(۱) - سورة الفجر آیه ۲۹

(۲) - در متن اصلی (مادر) ضبط شده که بترتیب چند سطر بعد، (از مادر عناصر آورده)، قیاساً به (مادر) تصحیح شده

(۳) - سورة النجم آیه ۱

و سلم. و در این قسم کنایت از حالت بازگشتن آن حضرت است از معراج
و این میل به منفی خاصیت آب و خاک است.

غضب

و غضب، ترفع و تکبر و تقلب است و آن صفات باد و آتش است. پس
این هر دو صفت ذاتی نفس، از مادر عناصر آورده و خمیرمایه دوزخ این دو
صفت است و دیگر ذرات دوزخ از این تو تکند.

و این دو صفت [هوا] و غضب در نفس میبایست تا به صفت هوا
جذب منافع خویش، و به صفت غضب دفع مفرت از خویش کند تا در
عالم کون و فساد وجود او باقی ماند و پرورش یابد.

عقل

پس هر دو صفت خادم تن اند و تن را برای حقایق حواس آفریده اند تا رام وی
باشد که یونکی عجایب صنع خدای تعالی بداند. پس حواس، خدمه عقلند و
عقل را از برای دل آفریده اند تا شمع و چراغ او باشد که بنور وی حضرت
الهیّت را ببیند که بهشت وی است. پس عقل خادم دل است و
دل را برای نظاره جمال حضرت ربوبیت آفریده اند. پس وی چون بدین مشغول
باشد بنده و خادم درگاه الهیست.

دل

اما این دو صفت را بجهت اعتدال نگه باید داشت که نقصان این [دو] صفت،
سبب نقصان نفس و بدنست. و زیاده این دو صفت سبب نقصان عقل
و ایمان، و ترکیب و تربیت نفس با اعتدال باز آوردن این دو صفت هوا و
غضب است. و میزان، قانون شریعت است در کل حال، تا هم نفس

شریعت

و هم بدن سلامت ماند و هم عقل و ایمان در ترقی باشد. و هم در موضع خویش حرکت را بفرمان شرع استعمال نموده باشد تا بعضی غالب و بعضی مغلوب نگردد که صفت بهائم و سبع است. زیرا که در بهائم، هوا غالب است و صفت غضب مغلوب. لاجرم بهائم به عرض و شره در افتادند و سبع با سبیل و قهر و غلبه. زیرا که غضب بر ایشان غالب است، بر صید کردن در آمدند. پس این دو صفت را به حد اعتدال باید داشت تا در مقام بهیمی و سبعی نه یفتند (۱) و دیگر صفات ذمیمه تولد نکند چرا که؛ اگر هوا از حد اعتدال تجاوز کند، شره و حس و خست و شهوت و کسل پدید آید. و اگر صفت غضب از حد اعتدال بگذرد بد خوئی و تکبر و عداوت و تندی و استیلا، و بی ثباتی و کذب و عجب و تفاخر و ترفع متولد شود. و اگر غضب را ندان عاجز شود، حقد در باطن پدید آید. و اگر صفت غضب در اصل ناقص و مغلوب افتد، بی حیثی و بی غیرتی و کسل و ذلت و عجز آورد. و اگر هر دو صفت هوا و غضب غالب افتد، حسد پدید آید. زیرا بغلبه هوا هر چه با کسی بنیزد و او را خوش آید، بدان میل کند و از غلبه غضب نخواهد که آنکس را با باشد. و حسد اینست که آنچه دیگری دارد، خواهی که ترا باشد و نخواهی که آن دیگری را باشد.

صفات
ذمیمه

حسد

قطعه

این بود این که زمین میسنوی های خواجه
 عادت مرد حسد پیشه که خاکش بدهن
 هر چه بید بکف خلق فغان بردارد
 که چرا داد باو بی سبب این راندهمین
 و حرکت از این صفات ذمیه منشاء دهگی از درکات دوزخ است و
 چون این صفات بر نفس مستولی شود ، فسق و فجور و قتل و زنا و انواع فساد را
 پیدا شود و ملائک چون در قالب حضرت آدم نگریستند ، این صفات مشاهده
 کردند و گفتند :

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيُهْلِكُ الدَّمَاءَ ۝

معنی چنانست که : آیا میگردانی تو در زمین آنکس را که فساد کند و خون ناحق بیزد .
 اما ، از این معنی غافل و داهل (۱) بودند که اگر اکسیر شریعت بر این صفات ذمیه ،
 بهیچ شیبی شیطانی نهد ، همه صفات طیبی و رحمانی گیرد و لاجرم حق عز و علا «
 جواب چنین فرمود : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲)

تفسیر
آیه

(۱) - سورة البقرة آیه ۲۸

(۲) - الداهل ، المتخیر یعنی سرگردان (لسان العرب چاپ سه جلد ، ج ۱)

(۳) - سورة البقرة آیه ۲۹

کیمیاء شرع نه آنست که این صفات بکلی محو شود که موجب نقصان باشد ، چنانچه گذشت . فلاسفه را غلط از اینجا افتاد و پنداشتند که این صفات را بکلی دفع میباید کرد . و ندانستند و سالها رنج بردند و آن بکلی محو شد و لیکن نقصان پذیرفت و از آن نقصان ، صفات ذمیمه دیگر پدید آمد .

اشتباه
فلاسفه

کیمیاء شریعت آنست که هر یک از این صفات را بحد اعتدال باز آورد و در مقام خویش صرف کند و چنان کند که او بر این صفات غالب باشد . و این صفات ، او را چون اسب رام شود ، هر کجا که خواهد براند . نه آنکه این صفات بر او غالب باشد و هر کجا میل نفس باشد او را اسیر کرده ، آنجا برد ، چون اسب توسن کش که بی اختیار خود را در چاهی اندازد ، و یا بر دیوار زند ، و هر دو هلاک شوند نفوذ باله من ذلک .

کیمیاء
شریعت

ملخص این سخنان که مرقوم رقم بیان گشته آنست که آدمی را درد دنیا به دو چیز حاجتست : یکی آنکه دل را از اسباب هلاک نگاه دارد و غذای وی حاصل کند . و غذای دل بدلیل آیات ینات و اخبار سید اخبار و جمیع انبیاء و اولیاء ابرار ، معرفت و محبت حق سبحانه و تعالی است . و هلاک دل در آنست که بدوستی چیزی جز حق سبحانه و تعالی مستغرق شود . و دیگری آنکه بتن را از مہلکات نگاه دارد و غذای وی حاصل کند .

غذای
دل

اما بیاید دانست که تعهد تن برای دل می باید تن فانی است و دل باقی .

وقن گفته اند که دل را چون شتر است. لیکن حاجی را بضرورت تعهد شتر بقدر حاجت واجب آید که اگر همه روز به شتر چرانیدن مشغول گردد، از قافله بازماند و هلاک شود. پس تعهد تن و تربیت نفس چنانچه شریعت فرموده و اولیاء امت عمل نموده اند، واجب و لازم باید دانست و از صحبت افساد اجتناب باید کرد :

هر دلی را نوح کشتی بان شناس	صحبت این قوم را طوفان شناس
آنکه از حق باید الحام و جواب	هر چه فرماید بود عین صواب
سایه یزدان بود بنده خدای	مرده این عالم و زنده خدای
دامن او گیر زودتر بی گمان	تاری در دامن آخر زمان
قصه هر درویش میکند بی گزاف	چون نشان یابی بکند میکند طواف
کز جوار طالبان طالب شوی	وز ظلال غالبان غالب شوی
همنشینی مقبلان چون کیمیاست	چون نظرشان کیمیائی خود کجاست

حضرت مرشد حقانی شیخ علاء الدوله سمنانی (۱۱) فرموده اند که؛ در تحت فرمان گریه باشی به که در حکم نفس گرسیرت. و تشریح آنحضرت و علم بمراده، آنست که؛ حریت که عبارت از رقی نفس است، بدان حاصل

(۱۱) - علاء الدوله ابوالکلام رکن الدین احمد بن محمد بن ... بیاباکی سمنانی سندی (۷۳۶-۷۵۹) مؤلف العروة لأهل الخلوه که نسخی

مورخ ۹۷۳ آن دکن بخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۱۰۸۰ موجود است (فهرست دانش پزده ج ۳ ص ۴۷۴) .

شود نه ، نفس را تابع هوای او که الهه باطله است ، ندانند . و هرگاه که در فرمان دیگری باشد ، از فرمان نفس آزاد شود .

کار فرمان راست در فرمان گریز بنده تو ، در تصرف بر محسبه و چون تصرف در باقی شد و از مراد فانی گشت ، مثل بامر ، دفع فتنه و تعالی و بنده فرخنده ایند متعال باشد .

گر تو حری خواهی و دل زندگی بندگی کن بندگی کن بندگی

و السلام علی من اتبع الهدی .

مقصود از نهادن این رساله بر سخنان عظمی اصحاب طریقت و کبری ارباب حقیقت آنکه در داعی شوق و بواجب طلب در باطن مستعدان طالب پدید آورد و شرر آتش محبت در دل صدیقان شعل گردد و چون از منشا و نظر عاشقان صادق و کاملان محقق باشد :

سخن عشق دلکش است بسی

قصه عاشقان خوش است بسی

هر دلی جای صد زبانم باد

هر بین بوی صد دامنم باد

تا کند قصه ای عشق امل

هر زبانی بصد بیان گویا

در مرصاد العباد (۱) آورده که : جنید را تقدس الله روحه العزیز ، پرسیدند

مقصود
از تالیف
رساله

(۱) - مرصاد العباد تألیف نجم رازی تصحیح دکتر ریاحی چاپ بهنگام ترجمه و نشر کتاب ص ۱۳ بانکه اختلاف . در باره مراجع تحقیق راجع به

نقد حال آمار جنید ، رجوع شود به تعلیقات ارزنده دکتر ریاحی بر مرصاد العباد ص ۵۵۸ شماره ۳ ، ۱۳

سخن
جنید

که ، مریدان از کلمات مشایخ و حکایات ایشان چه فایده ؟ گفت تقویت دل و
ثبات بر قدم مجاهده و تجدید عهد . گفتند ، این را از کجاست ؟ گفت :
« وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ » (۱) . و گفته اند :
کلمات المشایخ جنود الله فی الارض ، یعنی سخنان مشایخ یاری دهنده طالبان
تا بیچاره را که شیخ کامل نباشد ، اگر شیطان خواهد که در آتش طلب و مباشرت
ریاضات و مجاهدت به تشبیهی یا بدعتی راه طلب او بزند ، تمسک به
سخنان مشایخ کند و نقد واقع خویش بر محکم بیان شافعی ایشان زند تا از تصرف
وسوسه شیطان و هوا ، حسن نفسانی خلاص یابد .

شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله علیه فرموده اند که : مرید باید
که هر روز بگوید سی پاره از این حدیث بگوید و شنود که ، اذا احبب الله
اکثر ذکره .

و حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه فرموده اند که : محبت
نیکمندان نشود جز بسوی نیکمندان . بیت :

مگر نام زیشان لذایشان گفتم خوشم کمین نکته از جان گفته ام
آن شنیده باشی که بعضی از علماء رسوم که اسم علماء بر ایشان از قبیل تسمیه شی
باسم نقیض است ، گفتند : آنچه مقصود از شریعت در تسمیه مذکور

ابوسعید
ابوالخیر

خرقانی

حدیث

است، احتیاج بشایخ نیست، همانا غشاوة تعصب دیده بصیرت ایشان را پوشیده و از سر حدیث؛ الشیخ فی قومه کالنبی فی امته، غافل و داهل گردانیده و از بوستان این فوائد که مذکور شد، بوی بمشام ایشان نرسیده و نیز معلوم است که علاج جمیع امراض در کتب طب مسطور است، اما کسی که خدمت و ملازمت اطباء نماید، از مجرد مطالعه کتب، طبیب محسوب نمی‌گردد و حضرت موسی را علیه السلام با کمال مرتبه نبوت و درجه رسالت و او العزیز، در ابتدا ده سال ملازمت خدمت شعبیب می‌بایست کرد تا استحقاق شرف مکالمه حق یابد و بعد از آن بدو است کلیمی الهی و سعادت؛ «و کتبت له فی الآلواح موعظة و تفصیلاً لكل شیء» (۱)

ملازمت خدمت

شبان وادی ایمن گوی برادر
که چند سال بجان خدمت شعبیب کند (۲)
و آنچه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مذکور است و در بعضی کتب اقطا
مستور است که حضرت امیر المؤمنین، کمیل زیاده را که از مریدان و مستفیدان

امیر المؤمنین
علی (ع)

(۱) - سورة الاعراف آیه ۱۴۵ : و کتبت له فی الآلواح من کل شیء موعظة و تفصیلاً . (و نوشتیم برای او در الواح از هر چیزی ، اندرز و تفصیل .) ضبط آیه در متن اشتباه است در باب مؤلف با نگاه حافظه خویش نقل کرده است .

(۲) - از قول حافظ بمفتح : مرا بر روی عشق آن قصور عیب کند که اعراض بر اسرار علم غیب کند .

عَنْهُ عَلَيْهِ وَشَدَّ سُنَّةَ أَنْ خَفَرَتْ أَسْت، در نصیحت چنین فرمود که :
یا کَمِیلُ، سَائِلِ الْعُلَمَاءَ وَخَالِطِ الْحُكَمَاءَ وَجَالِسِ الْكُبَرَى. (۱)

مجالست
علماء

اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم، در معنی این سخن چنین فرموده اند که
مخالطت و مجالست ارباب ذوق و جمعیت با کسانی که احکام علمیه بر
ایشان غالب است، پسندیده و مستحسن نیست. هم نشینی با ایشان
به ابواب موهبت میکند. ملاقات با ایشان بقدر ضرورت می باید،
چنانکه حکم (سائل العلماء) مبین این معنی است. و مقصود از حکماء

مجالست
حکماء

طایفه ای اند که احوال طوب و اوصاف آن پیش ایشان معلوم شده و
بر موجب آن عمل می نمایند. ملاقات و تردد با ایشان از فرقه سابق بیشتر
می باید چنانکه (خالط الحکماء) مشعر بآنست. و مجالست و هم نشینی

مجالست
کُبَرَى

با کُبری باید کرد یعنی با ایشان که بستر ایشان را تنزه کُلی از التفات
با سوی حاصل شده و حقیقت ایشان بمقصود حقیقی آرمیده چنانچه مدلول (جالس الکبری) است. و از کلمات تدسیه بعضی از مشایخ است :
باهر که نشستی و نشاء جمع دلت و ز تو زهید ز حمت آب و گلست

(۱) - عبارت فوق را در پنج ابلاغه نیافتیم ولی آنچه از حضرت علی داین مورد نقول است، از نامه آن حضرت به

مالک اشتر و امیر است بنی جابر : « لَا تَلِمْ مَدَارِسَ الْعُلَمَاءِ وَنَاقِشَةَ الْحُكَمَاءِ فِي تَبَيُّهِ هَاصِلِ عَلَيْهِ أَمْرٌ

بلاذک، و اقامة ما استقام به الناس قبلک » پنج ابلاغه تصحیح مصحح الصالح بیروت ۱۹۶۷ ص ۴۲۱

زنهار ز محبتش گریزان می باش

[المؤلفه]:

این نسی که کردم از سر صدق انشاء
تا هر که بخواند دشمناسد خود را

ورنه نکند روح عزیزان بکلمت

نفسیه شدش نام ز سلک اسماء
از هستی خود راه برد سوی خدا

مثنوی

حمد لله که با نام رسیده

حرف ارباب و فائقم من

بر گوشه که بود پند پذیر

زین همه گفت شنیده سخنان

که بود سالک ره را چو در راه

این همه نقش نه نقش هوس است

نظر از حرف خطا بر دارد

جام عرفان چو کشد ذوق کند

زین طلسم تن بی اصل خویش

چون بدین گنج رسد فرزانه

دست دل چون مکرم جنباند

شاد سازد دل هر نا شادی

نقصه نیست بدو یک افزون

آنچه میخواست دل من نسوید

در دریای صفا ستم من

بدل آورده از گوشه سریر

غرض اصلی من نیست جز آن

تا بدین قافل آرد ره را

ره بتقاش برده هر که کس است

غیر معنی بنظم در نارد

جان نثار قدمش شوق کند

ره برد جانب کنج دل خویش

نقدش ایثار کند مردانه

سوی خود کرم روان را خواند

بدعائی کند از من یادی

کامد این نقش ز کلکم بیرون

تمت الرسالة النفسيه
في شهر ذي الحجة الحرام
سنة ٩٢١ احدى وعشرين
وتسعمائه
كتبه الفقير



هو

خلد الله تعالى ملكه الى يوم الدين وذلك فضل الله من رب
العالمين .

شعشعه شارق دولت و اقبال که از مطلع مرحمت و افضال بمبارکترین
طالعی طلوع یافته بود ، پرتو وصول بر در و دیوار زاویه خمول این نیره روزگار
انداخت و خلعت وحشت و کربت غیبت این متروین زاویه انزوا
و مرشفت جام اندوه و بلا را بنور مسرت و سرور و بحجت مبدل گردانید
و از فیض فضل نامتناهی الهی سر حکمت (فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ) و (وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) ، بگوشش هوش رسیده و دیده امید را منطقی
دلگشای روزی شد و تبارک مبایات را افسری سعادت اقزای کرامت
گشت . بیت :

اگر دیوار درویش است کوتاه بلند است آفتاب الحمد لله
امید چنانست که تا نقاشان کارگاه تقدیر نقوش صور الکوان بر صفحات
الواح وجود می نگارند ، و خازنان خزانه بارگاه علیم تقدیر باران فیض پیدایش
بر ریاض قلوب مخلصانی هویت از سحاب جود میبارند ، برکات آثار
نعمات سبحانی از آن منظر مظهر آثار فیوض ربانی نصیب ساکنان خطه
امکان دعاگویان دولت این دودمان باشد . تاج جهان باشد ، درو
باد بقای ذات تو .

ثانیاً مشروح خاطر دریا مقاطر محرمان درگاه دین پناه و مقربان مجلس
 سردرس اشتباه که بعنايات سبحانی مطرح انعکاس شده
 معارف ربانی اندر گردانیده می شود که در این ولایت این بی بصاعت را
 که با ضاعت اوقات معروفست، جمع و تألیف بعضی از
 سخنان ارباب ایمان و اصحاب عرفان در شرح حدیث *عَنْ*
عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ دست داده بود و در قیام
 کتابت آورده، مانند مرقع صوفیان هر پاره از جانی اندوخته،
 و بسوزن مناسب و رشته بلاغت بر یکدیگر دوخته، و
 چون دعای دولت روز افزون آنحضرت *اَنَا أَلْتَمِلُ وَاطْرَأَ*
النَّهَارَ، این فقر را فرض عین و عین فرض گشته، مناسب بلکه
 واجب، چنان نمود که عنوان این نامه نامی بنام *حُجَّة* فرجام
 آنحضرت محلی و محشی گردد تا بیتمن آن نام نامی این نام بین الانام
 مقبول خاص و عام شود؛

زانکه نقد سخن درین بازار
 گر چو باشد چو در تمام عیار
 نرود همچو نقد های روان
 تا نباشد بر آن ز سکه نشان

فأمول از کرم الهی آنست که این نوع و کس پرده خیال که صفی خسار
 جالش از خط و خال تکلف و غالیه تعلّف ساره افتاده، بسبب
 تناسب الفاظ و صفای معانی مقبول جمله التفات جاودانی سلطانی گردد

بمنه و کسر نه .

غرض از فرض این ضراحت اظهار خدمت و دعا گوئی بود ،
 قدم جبارت بر حاشیه بساط این مباحثت نهاد . یقین که به
 کرم پادشاهانه و عافیت خردانه معذور خواهند فرمود . در
 دو جملانی که طراز آستین خلعت زنده گانی است
 میسر باد بالنبی و آله .



- ٢٥ ابشراً منا واحداً يتبعه (آیه ٢٤ سوره الفجر)
- ٤٢ اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء (آیه ١٨ بقره)
- ١٨ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (آیه ١ بقره الانشراح)
- ١٨ ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح... (آیه ١٠ عمران)
- ١٨ ان في ذلك لذكرًا (آیه ٢٦ سوره ق)
- ٦ انا عرضنا الامانة على السموات والارض (آیه ٧٢ سوره احزاب)
- ١٠، ١٣ ان النفس الامارة بالسوء
- ٤٧ اني اعلم ما لاتعلمون (آیه ٢٩ سوره بقره)
- ٣٤ أينما تولوا فثم وجه الله (آیه ١١٥ سوره البقره)
- ٦ ثم رددناه اسفل السافلين (آیه ٥ سوره الفلق)
- ٢٦ خلق كل شيء بقدره تقديراً (آیه ٢ سوره الفرقان)
- ١٣ شجرة زيتونة (آیه ٢٥ سوره النور، الله نور السموات والارض)
- ١٠، ١٥ فاذا سويته ونفخت فيه من روحي (آیه ٣٠ سوره الحجر)
- ١٤، ١٦، ١٨ فالتها فجورها وتقورها (آیه ٨ سوره الشمس)
- ٢٥ قالوا ابشروا بيهدوننا فكفروا (آیه ٦ سوره لقابن)
- ١٨ قل الروح من امر ربي (آیه ٨٧ سوره بنی اسرائیل)
- ١٨ ما كذب الفؤاد ما رأى (آیه ١١ سوره النجم)
- ٢٥ وذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا (آیه ٥٢ سوره الشورى)
- ٢٥ كتب في قلوبهم الرحمة وايدهم بروح منه

- و کتبنا له فی الألواح من کل شیء فوعظته (آیه ١٤٥ سورة الاعراف) ٥٢
- و کلاً نقص علیک من انباء الرسل ... (آیه ١٢١ هود) ٥١
- ولا أقسم بالنفس اللوامة (آیه ٢ سورة الشمس) ١٤
- ولقد کرمنا بنی آدم (آیه ٧٠ سورة بنی اسرائیل) ٥
- وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون (آیه ٥٦ سورة الذاریات) ٥
- وخلقنا الانسان فی احسن تقویم (آیه ٤ سورة التین) ٦
- والنجم اذا هوى (آیه ١ سورة النجم) ٤٤
- یا ایتها النفس المطمئنة (آیه ٢٧ سورة الفجر) ١٤، ٤٤
- یسئلونک عن الروح (آیه ١٧ سورة بنی اسرائیل) ٢٧
- یعلم السر و اخفی (آیه ٦ سورة طه) ١٨
- یومئذ لا یفیع مالٌ ولا بنون (آیه ٨٨ سورة الشعراء) ١٧

احادیث

- اعداد عدوک نفسك (حدیث) ١١
- ان الله تعالى خلق آدم علی صورته (حدیث) ٤٠
- ان الله جمیلٌ و یحب الجمال (حدیث) ٤
- ان روح القدس نقت فی روحی ... (حدیث) ١٨
- ان فی جسد ابن آدم لعضقة ... (حدیث) ٢٢
- الشیخ فی قومه کالنبی فی امة (حدیث) ٥٢

- ۲۱ قلب المؤمن عندش اللہ (حدیث)
- ۴ کنت کثراً مخفياً ... (حدیث)
- ۲۱، ۲۲ لا یسعنی سمائی ولا ارضی ... (حدیث)
- ۳۵ لا یرال العبد یتقرب الی بالنوافل (حدیث)
- ۴ من عرف نفسه فقد عرف ربه (حدیث)
- ۱۰ الناس معادن كعوارك الذهب والفضة (حدیث)
- ۵۳ یاکمیل ، سائل العلماء ، وخالط الحكماء ، وجالس الکبریٰ (حدیث)
- کلمات قوم
- ۵ اَنتَ اَمَ اَنَا (عاقی)
- ۱۷ تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک (سخن عیسیٰ علیہ السلام)
- ۲۴ الروح لا یدخل تحت ذل کُن (سخن عین القضاة)
- ۲۴ سبحانی ما اعظم شأنی (سخن بایزید)
- ۲۳ المحدث اذا تورن بالقديم ... (سخن جنید)

آب مطلق	۳۳	اوتار	۳۰
اُمّه	۳۰	احل الله	۱۵، ۱۷
ابدال	۴۴، ۳۰	بخار لطیف	۳۹
احدیت ذات	۳۳	بشرط شئی	۳۴
اخلاق ذمیه	۴۳	بشرط لاشئی	۳۴
ارباب کشف	۲۹	بی حمیتی	۴۶
اراده	۳۹	بی غیرتی	۴۶
ازلی	۱۰	بهشت روحانی	۳۲
اسفل السافلین	۶	تجرّد	۳۴
اسماء الہی	۳۶	تجسد خیال	۳۰
اشراق	۲۰	تجلی	۱
اظهار اعیان	۳۶	تجلی اسماء و صفات	۱
اعلیٰ علیین	۶	تجلی الہی	۲۰
افراد	۳۰	تجویف آئینہ	۸
افق سُبُعی	۲۹	تجویف آئین	۸، ۹
انقطاب	۳۰	تجسّب ازلی	۵
اکسیر شریعت	۴۷	تکلیف شرعی	۴۳
انسان حیوانی	۲۹	جسم لطیف	۳۸، ۳۹

اصطلاحات	۶۳
جواهر لطیفه	۳۹
مجاب راه	۳۵
حدوث	۸، ۲۴
حرص	۴۱
حرکت ارادی	۱۳
حسد	۴۶، ۴۷
حد	۴۱
خزانه خیال	۳۹، ۴۰
خزانه دماغ	۳۹
خست	۴۱
خشوع	۴۳
خفی	۱۷
درکات دوزخ	۴۷
دل	۶، ۷، ۱۶، ۱۷، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۵
دوزخ روحانی	۳۲
ذات	۳۳
ذات حق	۳۴
ذل کن	۲۵

٣٩	عالم کسفی	٤٧	صفات بیسی سببی
٢٩، ٤٠	عالم صغیر	٤٤	صفات طبیعی
٢٩، ٤٠	عالم کبیر	٤٧	صفات ملکی و روحانی
٤٢	عجله	٤٤	صفت ذاتی
٢٩، ٤٠	عرش	٣٣	صورت اجمال
٥	عشق لهریزی	٣٣	صورت تفصیل
١٧، ٢٠، ٤٣، ٤٥	عقل	٢٣	صورت جامعہ
٣٢	عقل بالفعل	٢٣	صورت متفرقہ
٣٢	عقل بالملکہ	٢٩	طبایع اموات
٣٢	عقل مستفاد	٢٤	طریقہ ذوق و وجدان
٣٢	عقل حیولانی	٤٢	طمانینہ
٥	عین جامعہ	٣٢	طور عقل
٤١	غذای دل	٤٢	طیش
٩، ٤٤، ٤٥، ٤٦	غضب	٢٠	ظہور مرتبہ قلبی
٣٩	فہشتہ	٢٦	عالم آفریدگار
١٧، ١٩	فواد	٢٦	عالم آفریدہ
١، ٢٣	قدم	٢٧	عالم آفر
٢٦	قدم روح	٢٧	عالم خلق

٢١	مرتبه احدى	٣٥	قرب فرائض
٢٣، ٢٤	مرتبه روح	٣٥	قرب نوافل
٢١	مرتبه روحى	٢٩	قرب وجود
٢٣، ٢٤	مرتبه طلب	٤٣	قساوت
٢١	مرتبه قلبى	٣١	قسم جسمانى
٢٣	مرتبه نفس	٣١	قسم روحانى
٤٦	مقام جسمى	١٦، ١٧، ١٩، ٢٠	قلب
٤٦	مقام سبعى	٢٩	قوت غضبى
٣٩، ٤٠	طلائک	٣٣، ٣٤	کثرت مظاہر اسماء و صفات
٣٠	طلائع	٤٣	کراميت
٢٠	مبتلى العالمين	٣٩	کرسى
٣٠	نجباء	٤٣	کسل
٣٠	نقباء	١٧، ١٩	کلمه
٣٣	نفس	٣٤	کفایت
١٣، ١٤، ١٧، ٢٠	نفس اماره	٤٨	کیمیاء شریعت
٢٠	نفس حیوانى	٤٠	لوح محفوظ
١٩	نفس رحمانى	٢٦	مجاهدت
٥	نفس سفلى	٢٠	مجمع البحرين

١٤، ٢٠	نفس لوامه
١٤، ٢٠، ٤٤	نفس مطمئنه
٣١	نفس ملكي
١٤، ١٥	نفس مطهره
٩، ١٢	نفس ناطقه
١٢، ١٥	نفس نباتي
٣٥، ٣٦	واحد
٣٣	وجه
٣٤	وحدت
٣٤، ٣٥	وحدت حق
٣٥	وحدت حقيقي
٤٤، ٤٦	هوا
٢٩	هيات اعتدالي
٣٦	هيات واحدیت

٥	اکسینی ، فضل الله بن حام	٤٠، ٤٧	آدم
٢١	خاقانی	٥، ٢٣، ٢٥	ابن ترکه اصفهانی (صاحب ابن)
٩	دارائی ، بهین	١٥، ٢٩، ٣٤	ابن عربی (مکی الدین)
٨، ٤٩	دانش پروه	٢٧	ابن منظور
٢١، ٢٢، ٢٤، ٥٠	ریاحی (دکتر)	٩	ابوالبرکات بغدادی
٢١	سجری (ضیاء الدین)	٥١	ابوالخیر (ابوسعید)
٣١	سقراط	١٠	ابوداود
٨، ٤٩	سمانی اعلاء الدوله	٩، ٣٢	ابوعلی سینا
١٠	سهروردی (شیخ مقتول)	١٠	ابوهریره
٨	شاه ولی نور الدین نعمت الله	٣١	ارسططالیس
٥٢	شعیب (علیه السلام)	٣١	افلاطون
٤١	طوسی رضیر الدین	٨	الفزاری (خواجه عبدالله)
٨	عبدالرزاق کاشی	٢٣، ٢٤	بایزید
٢٣، ٣٤	عراقی	٢٤	بیانی
٢٤	عطار (فرید الدین)	٣٠	جامی (احمد)
١٢، ١٣، ٥٢، ٥٣	علی (علیه السلام)	٢٦	جبرئیل (علیه السلام)
٢٦	عمار یاسر	٢٣، ٢٤، ٥٠، ٥١	جنید
١٧، ١٨	عیسی (بن مریم) (علیه السلام) - روح الله	٦، ٣٥	حافظ

١٨	کیمی	١٠، ٢٤	عین القضاء
		١٠، ٤١	غزالی
		٨	فخر رازی
		٣١	فیثاغورث
		٩	قسطی
		١٥، ٣٤	قونوی (صدرالدین)
		١٢، ١٣، ٥٢	کمال ابن زیار
		٣٠	کوسوی (محمد شمس الدین)
		٩	محمود غزنوی (سلطان)
		١٠	مسلم
		١٠، ٢٢، ٢٥، ٤٤	مصطفی (ص)، پیغمبر
		١١	خواجہ علیہ السلام
		١	ملک دنیا
		٥٢	موسی علیہ السلام
		٢٢	مولوی
		٢١، ٢٥، ٢٦	نجم الدین رازی (کبری)
		٨	نظری سپاہی (عبدالصمد)
		٣٠	نظام الدین عبداللطیف

٣٤	فصوص الحكم	١٠	احياء علوم الدين
٢٦	فوائح الجمال	٢٣	اسرار التوحيد
٨, ٤٩	فهرست كتابخانه مرزى	٣٥	اسرار الصلوة
١٣, ٢٥	قرآن	٨	اصطلاحات الصوفية
٢٧	لسان العرب	٣٠	اصطلاح الصوفية
٢٣, ٣٤	لمعات	٩	تاريخ الحكماء
٢٢	مثنوى مولوى	صشت	تاريخ عالم آراى عباسى
١١, ٢١, ٢٢, ٢٤, ٣٤, ٥٠	مرصاد العباد	١٠	ترك الاطناب فى شرح شهاب
٩	المقبر	صشت	جيب السير
١٩	المعجم المفرد للالفاظ الكدرية النبوى	١٠	حكمة الاشراق
٩	مراجعة	٢١	ديوان خاقانى
٢٦	نفحات الانس	-	رسالة فى السعادة والكج العشرة على ان-
٥٣	نوح البلاغة	٩	النفس الانسانية جوهر
٣٥	الوصايا	صشت	روضة الصفا
١٠	هياكل النور	١٠, ٢٤, ٢٥	زبدة الحقائق
١٠	يزدان شناخت	٨	شرح منازل السائرين
		٥	فوائد اللغات
		٢٣, ٣٠	الفتوحات الملكية

